

نبرد خلق

کارگران همه کشورها
متحد شوید

حمله جنایتکارانه به
قرارگاههای ارتش آزادیبخش
ملی ایران را محکوم می کنیم

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 149 . 23 OCT 1997
\$ 1 , 2 DN , 7 Fr \$

شماره ۱۴۹ دوره چهارم - سال چهاردهم . اول آبان ۱۳۷۶
آمریکا و کانادا ۱ دلار ، آلمان ۲ مارک ، فرانسه ۲ فرانک

یادداشت سیاسی ماه

— مهدی سامع

اجلاس اخیر شورای ملی مقاومت ایران، از هر جهت دارای اهمیت ویژه بود، در این اجلاس پیرامون اساسی ترین مسائل مربوط به اوضاع سیاسی کشور و تحولاتی که پس از انتخابات ۲ خرداد امسال انجام گرفته، قطعنامه مهمی به تصویب رسید. این قطعنامه که متن کامل آن در همین شماره نبرد خلق چاپ شده، دیدگاههای این شورا پیرامون اوضاع سیاسی کشور را تشریح می نماید. بدین ترتیب شورای ملی مقاومت ایران یک بار دیگر در مقابل خطوط رفرمیستی و تسلیم طلبانه بر خط مشی دموکراتیک - انقلابی تاکید نموده و به طور صریح راه حل برون رفت از بحران و بن بست که جامعه کنونی ایران را فرا گرفته، سرنگونی نظام استبدادی و مذهبی ولایت فقیه اعلام نمود. علاوه بر قطعنامه سیاسی، شورای ملی مقاومت، تغییراتی در اساسنامه این شورا صورت داد که مهمترین آن لغو حق وتو از ۶ تشکیلات عضو این شورا بود. تشکیلاتی عضو شورا براساس یک توافق جمعی، داوطلبانه چنین پیشنهادی به اجلاس ارائه داده و اعضای شورا نیز پس از بحث و بررسی آن را مورد تصویب قرار دادند. لغو حق وتو، یک اقدام جدی در جهت توسعه کارکردهای دموکراتیک پارلمان مقاومت است. در حقیقت با گسترش شورا، به میزان ۵۷۰ نفر وجود حق وتو یک مانع برای مداخله جدی شخصیتهای عضو شورا بود. حق وتو به یک سازمان کوچک عضو شورا، اجازه می داد که تصمیماتی که حتی ۹۹ درصد اعضای شورا به آن رأی مثبت می دادند را وتو کنند. این اولین نکته مثبت لغو حق وتو بود. دومین نکته این که با این تصمیم، شورا امکان می یابد که در شرایط حساس به طور سریع تصمیم گیری کرده و مجبور نباشد با بحثهای اقلیتی که اصولاً مربوط به عملکرد یک پارلمان نیست، مانع تصمیم گیری شود. بسیاری از مواقع، براساس متد اقتناع کامل، هیچ تصمیمی قابل اتخاذ نبود.

بقیه در صفحه ۲

زنان —

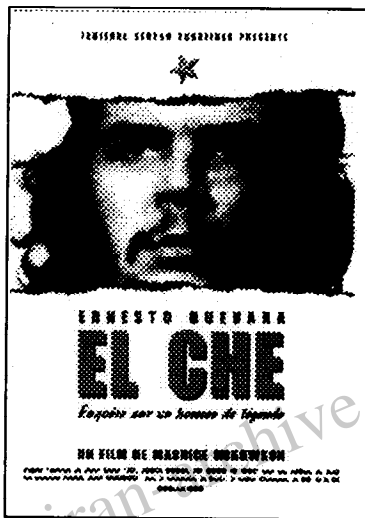
— نقش کار در زندگی زنان ایران

— مبارزات زنان در آسیا

— اعتراض زنان روزنامه نگار ایرانی

در صفحه ۷

پس از سی سال



روز ۱۷ اکتبر امسال و در سی امین سالگرد جان باختن انقلابی بزرگ دوران معاصر، رفیق ارستو چه گوارا، بقایای جسد او در شهر "سنت کلارا" در کوبا به خاک سپرده شد. از یک هفته قبل از این روز، در کوبا یک هفته به عنوان بزرگداشت یاد "چه" اعلام شد. روز ۱۱ اکتبر فیدل کاسترو و شرکت کنندگان در کنگره حزب کمونیست کوبا در برابر بقایای جسد چه گوارا ادای احترام کردند. همچنین به مناسبت ۳۰ امین سالگرد شهادت چه گوارا، مراسمی در سراسر جهان در گرامیداشت یاد و خاطره این کمونیست انقلابی و انسان بزرگ دوران معاصر برپا شد.

پناهندگان —

— گزارشی پیرامون تحمن پناهجویان ایرانی

— پناهجویان خواستار حمایتند

— کردهایی اعتراضی در واخنینگن هلند

در صفحه ۳

فرهنگ و هنر —

— برگی از دفتر زندگی

در صفحه ۶

قطعنامه شورای ملی مقاومت ایران

— تمامی تجربیات ۱۹ ساله رژیم که خمینی بنیان گذاشت، از جمله تحولات و رویدادهای همین دوره کوتاه ریاست جمهوری خاتمی، نشان داده اند که نظام ولایت فقیه به دلیل تضاد ماهیتش با حداقل حقوق شهروندان، قابلیت رفرم، گشایش، اصلاح و استحاله ندارد.

در صفحه ۴

دیدگاهها —

— جامعه قبیله ای یا مدنی؟

— تنها ره راهی

— در باره دین، اخلاق و سیاست (۱)

— هدف رژیم است نه کیارستمی!

در صفحات ۸ تا ۱۳

ترور دو مجاهد خلق توسط رژیم

دفتر مجاهدین خلق ایران در بغداد طی اطلاعیه ای به تاریخ ۱۳/مهر/۷۶ اعلام کرد که: "روز ۵ مهر ۷۶ دو مجاهد خلق به نامهای جمال آهنی ۳۹ ساله و محمود قلی زاده ۳۴ ساله در منطقه شمال شرقی دیالی عراق، از سوی عوامل رژیم خمینی هدف یک تهاجم غافلگیرانه تروریستی قرار گرفته و در دم جان باختند. آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، همان روز با ارسال تلگرامی برای دبیرکل ملل متحد و اعضای شورای امنیت، خواستار محکوم کردن این جنایت تروریستی گردید و تصریح کرد سکوت و بی عملی جامعه بین المللی در قبال ملایان حاکم بر ایران، آنان را در استمرار و گسترش نقض وحشیانه حقوق بشر و صدور تروریسم و بنیادگرایی جری تر می کند. وی از دولت عراق خواستار تعقیب، محاکمه و مجازات تروریستها گردید."

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شهادت این دو رزمنده مجاهد خلق را به همزمان و خانواده وی تسلیت می گوید.

غلام خانه زاد

مجله آدینه در شماره ۱۲۰ (شهریور ۷۶) نامه های تعدادی از خوانندگان خود را چاپ کرده است. رم از اصفهان در رابطه با موضع نفرت انگیز مسعود بهنود پیرامون انتخابات اخیر رژیم می نویسد: "آدینه شماره ۱۱۹ کنارم است. مرقومه آقای بهنود را خوانده ام. جدا باید به او گفت رئیس مواظب باش از هول جلیم توی دیگ نیفتی. درست است که کسب و کارت فعلاً سکه است و راحت داری جولان می دهی و حتی توی نوشته ی اخیر ظاهراً حریف می طلبی، به آتهایی که تو را مثلاً شیر کرده اند باید گفت دست مریزاد. غلام خانه زادی دارید."

هرچه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

یادداشت سیاسی ماه

بقیه از صفحه ۱

سومین نکته مثبت در این تصمیم، رعایت حقوق اقلیت است. اقلیت در هر تصمیمی که اکثریت اتخاذ کرده و آن را علنی نماید، ضمن التزام به این تصمیم، حق دارد دیدگاه خود را به طور علنی اعلام نماید و دلایل رأی منفی یا ممتنع خود را تشریح نماید. چهارمین نکته مثبت در این تصمیم، رعایت حقوق اکثریت است که در شرایط حساس بتواند براساس اساسنامه شورا و موازین پارلمانی، اتخاذ تصمیم نماید و سرانجام آن که این تصمیم به ترکیب شورا و صف بندیهای درونی آن شفافیت می دهد. مبنای وحدت نیروها و شخصیتهای تشکیل دهنده شورا برای همه روشن است. تصمیم اخیر به مردم اجازه می دهد تا در شفافیت هرچه بیشتر به گوناگونیهایی موجود در داخل شورا به طور عینی پی ببرند. شورای ملی مقاومت که دیرپاترین و پایدارترین ائتلاف در تاریخ کشور ماست، به مثابه پارلمان مقاومت در تبعید، آزمایشی دیگر را شروع کرده است. تلاش برای حفظ همبستگی شورایی همراه با به رسمیت شناختن گوناگونیهایی داخل شورا، همواره به بقاء و پیشرفت کار این ائتلاف کمک اساسی کرده است. تصمیم اخیر با شناختی که از مسئولیت شناسی عناصر تشکیل دهنده شورا داریم، این همبستگی را تقویت خواهد کرد.

.....

در ماه گذشته سرانجام امضاء قرارداد بین توتال و رژیم ایران اعلام شد. در این قرارداد شرکت فرانسوی توتال دست بالا را داشته و شرکتهای گاز پروم روسیه و پتروناس مالزی نیز شرکت دارند و حوزه این قرارداد، استخراج گاز در میدان پارس جنوبی است. شرکت نفتی توتال با امضای این قرارداد، یک امتیاز مهم به تروریستها و جنایتکاران حاکم بر کشور ما داد و بدین ترتیب عملاً در جنایتهای آنان شریک شده است. مردم ایران که خواهان یک جامعه دموکراتیک و توسعه یافته هستند، مسلماً فراموش نخواهند کرد که چگونه شرکتهایی مثل توتال منافع آنان را قربانی منافع آزمندانده خود می کند. نفت و ذخائر معدنی ایران متعلق به مردم ایران است و تنها نمایندگان واقعی مردم ایران در یک نظام دموکراتیک (و نه نظام استبدادی و مذهبی مبتنی بر ولایت فقیه) می توانند طرف قرارداد شرکتهای خارجی باشند و تا وقتی که چنین نظامی مستقر نشده هر قراردادی با رژیم مذهبی حاکم بر کشور ما در ضمیمه با منافع مردم ایران است.

علاوه بر این، رژیم ایران یک رژیم حامی تروریسم بوده و در خود فرانسه دهها عملیات تروریستی را سازماندهی، هدایت و به مورد اجرا گذاشته است. شرکت توتال با عقد این قرارداد به حقوق شهروندان فرانسوی نیز بی اعتنا بوده است. فرانسواز رودنسکی، رئیس انجمن امداد قربانیان تروریسم در مقاله ای که در روزنامه لیبراسیون (شماره روز ۹ مهر) چاپ شده، ضمن اشاره به آمار قربانیان تروریسم در فرانسه که او آن را طی یازده سال گذشته ۲۹۲ کشته و صدها زخمی برای فرانسویان اعلام کرده می نویسد: "ما از تمامی کسانی که به حیات انسانی احترام می گذارند، که آرزومندند به حق پنهانگی احترام گذاشته شود، مدافعان آزادی بیان و از همه دموکراتها می خواهیم

اطلاعیه

از هنگامی که ماجرای فضاقت بار ایران - کنترها به وسیله دولت ریگان سازماندهی و اجرا شد، رژیم ارتجاعی حاکم بر میهن ما از دولت آمریکا همواره خواستار موضع گیری علیه سازمان مجاهدین خلق ایران بوده است. دولت ریگان به این خواست ننکین جمهوری اسلامی تن داد.

سه سال قبل نیز وزارت امور خارجه دولت آمریکا با انتشار یک گزارش ۴۱ صفحه ای برای نشان دادن "حسن نیت" نسبت به تروریستهای حاکم در تهران، باز هم اتهامات واهی و بی اساس خود، در مورد این سازمان را تکرار نمود. اکنون نیز دولت آمریکا با قراردادن نام سازمان مجاهدین خلق ایران در لیست سازمانهای تروریستی به پیام تروریستهای حاکم بر میهن ما برای موضع گیری در مقابل فعالیتهای این سازمان پاسخ مثبت می دهد. منافع انحصارات نفتی و تسلیحاتی در آمریکا، دولتهای این کشور را واداشته تا نیروهای مستقل و مردمی را قربانی چپاولگریهای خود نموده و در مقابل به تروریستهای از قبیل خمینی، خامنه ای، خاتمی و رفسنجانی باج دهند. براساس همین سیاست، دولت آمریکا کودتای ننکین ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علیه دولت زنده یاد دکتر محمد مصدق را سازماندهی و اجرا نمود. امروز نیز مطامع غارتگرانه همین انحصارات ایجاب می کند که به رژیم تروریست جمهوری اسلامی امتیاز داده شود و در مقابل با سرهم بندی کردن مشتکی دروغ و تحریف، مهمترین و بزرگترین سازمان سیاسی ایران که علیه رژیم جنایتکار حاکم بر ایران به پا خاسته را "تروریست" اعلام کنند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم نمودن این گونه اتهامات واهی علیه سازمان مجاهدین خلق ایران و ضمن محکوم نمودن بده و بیستانهای چپاولگرانه با رژیم آخوندی حاکم بر ایران اعلام می دارد که این سیاست اقدامی به سود رژیم استبدادی، مذهبی و تروریستی جمهوری اسلامی و بر ضد مبارزه مردم ایران برای تحقق دموکراسی، پیشرفت و تحقق صلح در منطقه است.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۱۸ مهر ۱۳۷۶

۱۰ اکتبر ۱۹۹۷

تظاهرات گسترده ایرانیان

در اعتراض به بمباران دو قرارگاه

ارتش آزادیبخش ملی ایران

۲۴ ساعت پس از بمباران وحشیانه دو قرارگاه ارتش آزادیبخش ملی ایران هزاران ایرانی در ۱۸ شهر جهان به این بمباران وحشیانه که توسط رژیم آخوندی صورت گرفت، اعتراض کردند. این بمباران ساعت ۷ صبح روز دوشنبه ۷ مهرماه صورت گرفت که با اعتراض وسیع جامعه بین المللی روبرو شد. تظاهرات ایرانیان در اعتراض به این بمباران همزمان در شهرهای اتاوا، بن، بروکسل، استکهلم، نیویورک، ویسبادن، لندن، اسلو، وین، لس آنجلس، تورنتو، سیدنی، لاهه، هامبورگ، ژنو، یوتوبوری، کپنهاگ و رم صورت گرفت. تظاهرکنندگان با صدور یک قطعنامه ۷ ماده ای خواستار برخورد قاطع جامعه بین المللی نسبت به تجاوزات رژیم آخوندی شدند.

این فراخوان را که در ساختمان مرکزی شرکت توتال قرار خواهیم داد، امضا کنند - مصرف کنندگان، قبل از هرچیز شهروند باشید - با این فراخوان در واقع تحریم خرید از توتال توسط مصرف کنندگان فرانسوی پیشنهاد می شود.

قرارداد توتال رقابت به شرکتهای فرانسوی و آمریکایی بر سر چپاول میدانهای نفتی کشورهای خاورمیانه را تشدید کرده است. شرکتهای نفتی آمریکایی بر دولت آمریکا فشار وارد می کنند که در سیاست تحریم نفتی رژیم ایران تجدیدنظر کرده و راه را برای وارد شدن شرکتهای آمریکایی باز کند. در آمریکا و در میان طبقه حاکم در این کشور، سه گرایش پیرامون برخورد با رژیم آخوندی و در نتیجه برخورد با شرکت توتال وجود دارد. گرایش اول متعلق است به کمپانیهای نفتی - تسلیحاتی که مدافع سیاست مداخلات با نظام ولایت فقیه هستند. وال استریت ژورنال در سرمقاله شماره ۱۴ مهر خود تحت عنوان "دیوانگی محض" می نویسد: "سیاست آمریکا در قبال ایران نیاز به تحلیل انتقادی جدی دارد. اجرای قانون داماتو ... روشی نامناسب برای معامله بین دو متحد است و ... آمریکا و اروپا باید سیاست مشترکی در رابطه با ایران اتخاذ کنند." گروه دوم کسانی هستند که از سیاست فشار حمایت می کنند. واشنگتن تایمز در شماره ۱۳ مهر می نویسد: "دولت کلینتون باید در اینجا سرسختی نشان دهد و به فرانسه، روسیه و چین بفهماند که کارهایی که می کنند، چه بهایی دارد." و در بین این دو گروه گروهی دیگری هستند که در مجموع سیاست فعلی دولت آمریکا، یعنی سیاست یکی به نعل و یکی به میخ را پیش می برند. واشنگتن پست در شماره روز ۱۱ مهر می نویسد: "فرانسه باید تقویت کننده و نه تضعیف کننده استاندارد نحوه رفتار بین المللی قانونی باشد که در خدمت منافع همه کشورهاست" همین روزنامه در شماره روز بعد خود می نویسد: "قانون داماتو به خودی خود اجازه معافیت از تحریم را در صورت توافق دولتها بر افزایش فشار داده است." شرکت توتال با آگاهی نسبت اختلاف نظری که در آمریکا بر سر این مساله وجود دارد، براین امر پافشاری می کند که تنها متعهد به قوانین کشور فرانسه است. دوماژوری مدیرکل شرکت توتال در خاورمیانه همچنین اعلام می دارد که "این قرارداد، یک چالش یا یک اعلام جنگ با آمریکا نیست." (رویتر ۱۶ مهر). با این حال نباید فراموش کرد که کمپانیهای نفتی آمریکایی به سادگی حاضر به از دست دادن بازارهای خود نیستند و بنابراین هم در عرصه رقابت در مورد بازارهای نفتی ایران و هم در عرصه رقابت در بازارهای نفتی خاورمیانه، خلیج فارس و آسیای مرکزی تضاد بین این انحصارات و رقبای خود روز به روز تشدید می شود. کمپانیهای نفتی و انحصارات امپریالیستی به دنبال منافع خود هستند و مردم ایران تنها با سرنگونی نظام ولایت فقیه و استقرار یک حکومت دموکراتیک مردمی می توانند از منافع خود به بهترین صورت استفاده کنند. بر پایه این سیاست انقلابی و اصولی همچنین باید از تمامی اهرمهای فشار و از تمامی تضادهای تناقضات موجود در سطح بین المللی و از امکانات رسانه های جمعی در سراسر جهان در جهت منزوی کردن رژیم حاکم بر کشورمان و برای تحت فشار قراردادن این رژیم از طریق تحریم نفتی و تسلیحاتی آن سود برد.



هلند —

گردهمایی اعتراضی

پناهیجویان ایرانی ساکن کمپ واخنینگن و سازمان Vluchteling ondec dak در تاریخ ۱۹ اکتبر اقدام به برگزاری آکسیون اعتراضی نسبت به سیاست دولت هلند در قبال پناهیجویان ایرانی و گزارش وزارت امور خارجه هلند، در ارتباط با وضعیت حقوق بشر در ایران، نمودند. این گردهمایی با استقبال و حمایت سازمانها، محافل اجتماعی و سیاسی هلندی روبرو شد. شرکت کنندگان ابتدا در میدان ۵ می این شهر در مقابل ساختمان هتل De Wereld (ساختمانی که در آن قرارداد صلح جنگ جهانی دوم امضا شد) تجمع کردند. این گردهمایی با اعلام برنامه و خوش آمدگویی توسط خانم یودیت متس (Judith Meetz) نماینده سازمان Vluchteling ondec dak آغاز گردید. او به چگونگی به وجود آمدن این سازمان و اهداف آن پرداخت. او گفت: این سازمان توسط همکاری سازمانهای اجتماعی و کلیسایی و افرادی خیرخواه و بشردوست از واخنینگن و بنکوم تشکیل شده است. هدف آن تامین احتیاجات مالی، مسکن، درمانی و حقوقی پناهیجویان خارج از پروسه پناهندگی که در معرض استرداد قرار دارند، می باشد. سپس شرکت کنندگان در حالی که مشعلهای روشن با خود حمل می کردند به سمت محل برگزاری سخنرانی حرکت کردند.

مراسم با قرائت اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در حمایت از پناهیجویان ایرانی در هلند توسط آقای جعفر پویه آغاز گردید. در ادامه آقای پیتر بگارس (P.M. Bogaers) در سخنرانی جامعی که انجام داد به بررسی نحوه برخورد دادگستری هلند با پرونده پناهیجویان و همچنین نقش گزارش وزارت امور خارجه در این برخوردها پرداخت. او نقش وکلا را در امور پناهندگی بررسی کرد. او بررسی پرونده پناهیجویان را با استناد به گزارش وزارت امور خارجه، کاملاً بی اساس خواند. او با استناد به مدارک و اسناد موجود مبنی بر نقش ایران در صدور تروریسم و چگونگی سیستم سرکوب و ایجاد رعب و وحشت توسط رژیم ایران، خاطرنشان ساخت که گزارش وزارت امور خارجه نمی تواند اساس واقعی داشته باشد. او در ارتباط با نقش وکلا در امور پناهندگی گفت: بسیاری از وکلا به همانگونه با پرونده پناهیجویان برخورد می کنند که دادگستری هلند می کند. او در این زمینه به متد شخصی اش اشاره نمود و گفت: در این متد پیشرفته با بررسی دقیق گذشته یک پناهیجو می توان به ریشه های مشکلات پی برد. او خاطرنشان ساخت: دموکراسی در هلند نتیجه بیش از هشت هزار کشته ای است که مردم هلند در این راه تقدیم کرده اند. حال دولت هلند با بها ندادن به افکار عمومی جامعه و خواستههای آنان موقعیت دموکراسی جامعه هلند را به طور جدی به خطر انداخته است.

در خاتمه آقای حسن طالعی به نمایندگی از طرف پناهیجویان ایرانی، بیانیه ای را قرائت نمود. او گفت: در ایران هیچ گونه تغییری به نفع مردم صورت نگرفته است و همچنان حقوق شهروندان ایرانی پایمال می شود. ترکیب کابینه خاتمی نشانه یی از پی گیری سیاست سرکوب توسط دولت جدید می باشد. پناهیجویان ایرانی به شدت گزارش وزارت امور خارجه هلند را محکوم می کنند. و از دولت هلند خواستارند که پناهیجویان ایرانی را قربانی منافع اقتصادی کوتاه مدت خود با رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی نکنند.

این جمع روز ۲۰ اکتبر همراه با دیگر پناهیجویان ایرانی در مقابل پارلمان هلند، تجمع خواهند کرد. در این روز کمیسیونهای قضایی و امور خارجه پارلمان هلند در یک نشست عالی، اعتراضات سازمانهای مدافع حقوق بشر و سازمانهای مدافع حقوق پناهندگان و پناهیجویان در مورد گزارش وزارت امور خارجه هلند را خواهند شنید. تصمیم نهایی در این مورد بعداً توسط پارلمان اعلام خواهد شد. ۱۹ اکتبر ۹۷

گزارشی پیرامون تحسن پناهیجویان

ایرانی در کمپ پناهندگی واخنینگن

— حسن طالعی
ظرف دو ماه گذشته حرکتهای اعتراضی پناهیجویان ایرانی در قبال سیاستهای غیر انسانی دولت هلند، شکلی جدی تر و گسترده تر به خود گرفته است.

به دنبال اعلام تحسن سازمان فراملیتی preime در دن هاخ و همچنین شورای پناهندگان و پناهیجویان ایرانی (در هلند)، در شهر روتردام، شاهد شکل گیری این گونه حرکتها در کمپهای پناهندگی بوده ایم.

پناهیجویان ایرانی در کمپ واخنینگن، در تاریخ ۹ سپتامبر با انتشار بیانیه ای شروع تحسن خود را اعلام نمودند. آنان در این بیانیه ضمن محکوم نمودن سیاست دولت هلند در قبال پناهیجویان ایرانی، همبستگی خود را با مبارزات دیگر هموطنانشان، اعلام نمودند. این تحسن طی دو هفته ادامه یافت و در تاریخ ۲۰ سپتامبر با برگزاری تظاهرات در شهر واخنینگن به طور موقت خاتمه یافت. در طول مدت تحسن پناهیجویان با انجام مصاحبه مطبوعاتی و هم چنین ارتباط با کلیه سازمانها و گروههای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این شهر، تلاش نمودند تا خواسته های خودشان را هرچه گسترده تر به جامعه هلند انتقال دهند. این تحسن از حمایت پاره ای از سازمانها و انجمنهای ایرانی و هلندی برخوردار گردید.

در تظاهراتی که در پایان تحسن صورت گرفت، نمایندگان پاره یی از سازمانها و گروههای مدافع حقوق پناهیجویان نیز شرکت نمودند. آنان ضمن اعلام همبستگی با پناهیجویان، مبارزه در دفاع از حق مقدس پناهندگی را در مقطع کنونی بسیار جدی و حرکت پناهیجویان ایرانی را نقطه عطفی در این مبارزات برشمردند. آقای جک بگارس معاون شهردار و مسئول حزب GROEN LINKS (در واخنینگن) گفت: اعتراض و حرکت سازمانهای هلندی در قبال سیاست دولت هلند بدون پشتوانه پناهیجویان و بدون عکس العمل آنان به نتیجه نخواهد رسید. او وجود چنین اعتراضاتی را از جانب پناهیجویان بسیار ضروری دانست و از حرکت پناهیجویان ایرانی در شهر واخنینگن ابراز خوشحالی نمود.

این تظاهرات با سخنرانی مسئولین:

- سازمان پوشش پناهیجویانی که پرونده شان بسته شده
- سازمان حمایت از پناهیجویان
- شورای پناهندگان و مهاجرین ایرانی در هلند
- کمیته دفاع از حقوق پناهیجویان ایرانی
- و قرائت شعری توسط یکی از پناهندگان و اعلام قطعنامه پایان یافت. □

قطعنامه تظاهرات

ما پناهیجویان ایرانی گردهم آمده ایم تا همبستگی خود را با اعتراضات هموطنانمان در سراسر هلند، علیه سیاستهای غیر انسانی دولت هلند اعلام داریم.

پناهیجویان ایرانی گریخته از جهنم ملاها، اکنون تحت فشار شدید استرداد به حکومتی بنیادگرا و ضد مردمی قرار دارند. دولت هلند معتقد است که می توان آنها را به این جهنم باز گرداند، در حالی که رهبران رژیم به عنوان عاملین تروریسم شناخته شده اند و وضعیت حقوق بشر روز به روز بدتر می شود. ایران فقط برای وابستگان این رژیم سرکوبگر می تواند امن باشد.

ما اعلام می داریم که ایران فقط در صورت سرنگونی این رژیم و برقراری دموکراسی می تواند امن باشد. ما سیاست استرداد پناهیجویان ایرانی را به شدت محکوم می نمایم و از دولت هلند خواستاریم که حق مقدس پناهندگی را فدای منافع اقتصادی خود ننماید.

ما از مردم آزاده و انساندوست هلند خواستار حمایت در مبارزه علیه سیاست ناعادلانه دولت هلند می باشیم.

ما خواستار اجرای موارد زیر می باشیم:

- لغو گزارش وزارت امور خارجه
- لغو سیاست استرداد
- بازبینی مجدد پرونده های بسته شده
- به رسمیت شناختن حق پناهندگی سیاسی جهت پناهیجویان ایرانی - ۲۰ سپتامبر ۹۷ واخنینگن

من ترجیح می دهم این جا بمیرم تا به

ایران بازگردم
پناهیجویان خواستار حمایتند

منبع: روزنامه محلی De veluwe post

تاریخ: ۱۹ سپتامبر ۹۷

ترجمه: حسن طالعی

- مردی با بچه ای در بغل شرح می دهد: این دانیال است. مادر او دو سال پیش تا حد مرگ در اعتصاب غذا پیش رفت زمانی که گفتند باید برگردد. در آن دوران من به بچه رسیدگی می کردم. آنها به من قول دادند که پرونده ام را بررسی می کنند و من نیز اعتصاب را شکستم. ولی بعد هیچ اتفاقی نیفتاد. برای ملکه نامه نوشتم ولی جوابی دریافت نکردم. هر کدام از ۲۸ ایرانی در این کمپ شرح حال خودش را دارد ولی همه آنها با هم متحد شده اند و به سیاست استرداد اعتراض می کنند. آنها فردا در شهر تظاهرات می کنند و خواهان حمایت مردم می باشند.

حسن طالعی به عنوان سخنگوی این تحسن گرچه هنوز ۳ سال نشده که در هلند زندگی می کند ولی خیلی خوب هلندی صحبت می کند. او توضیح می دهد: ما به هیچ عنوان نمی توانیم گزارش وزارت امور خارجه در ارتباط با ایران را بپذیریم. آنها می گویند کسی را که برگردد هیچ خطری تهدید نمی کند ولی هرگز حاضر نیستند بگویند که چگونه به این اطلاعات دست یافته اند. در سالهای گذشته هیچ تغییری در ایران رخ نداده، هنوز یک حکومت بنیادگرا بر قدرت تکیه زده و روز به روز وضعیت حقوق بشر در ایران بدتر می شود. بله درست است که یک رئیس جمهور جدید روی کار آمده ولی رژیم هنوز همان رژیم باقی مانده است. او توضیح می دهد که خودش همانند برادرانش به دلیل مخالفتشان با رژیم در زندان بوده است و یکی از برادرانش در زندانهای رژیم از بین برده شده است. او می گوید: دولت هلند هیچگونه اطلاعاتی از سازمان عفو بین المللی و یا سازمان حقوق بشر را در گزارش وزارت امور خارجه خود نیاورده است. من مطمئنم که آنها (رژیم ایران) در فرودگاه از من استقبال نخواهند کرد. ممکنه که مدتی آن هم به دلایل سیاسی من و امثال من را راحت بگذرانند ولی بعد از مدتی کوتاه جایمان در زندانهای رژیم خواهد بود.

او به یکی از جوانانی که در جمعشان نشسته اشاره می کند و می گوید: او از خدمت سربازی فرار کرده چرا که نمی خواسته روبروی هم نوع خودش بجنگد. حالا فکر می کنید اگر برگردن پلیس امنیتی او را به حال خودش رها می کنند. از هفته گذشته ایرانیان ساکن کمپ De Ienkuil به طور مرتب دور هم جمع می شوند و تحسنی را سازمان می دهند. آنها به بحث و تبادل نظر در مورد مشکلاتشان و چاره جویی می پردازند. از هشت هزار ایرانی [این جا اشتباه شده این تعداد چهار هزار ایرانی است - مترجم] در هلند تعداد ۱۳۰۰ نفر باید هلند را ترک کنند. آنها بعد از بسته شدن پرونده شان در ناامیدی کامل به سر می برند.

حسن در مورد شهاب توضیح می دهد و می گوید: اودر اعتراض به بسته شدن پرونده اش لپهای خود را با سوزن دوخت و به مدت یک هفته اعتصاب غذا کرد.

نگین زندگانی می گوید: رژیم اندک حقوق و زنان را نیز محدودتر کرده برای مثال: مشکلات بسیار در راه تحصیل آنان وجود دارد. آنها حق انتخاب رنگ پوشش خود را ندارند. سن ازدواج از ۱۸ سال به ۱۳ سال تقلیل یافته، حق طلاق هیچ رسمیتی برای زنان ندارد.

با این وجود چگونه وزارت امور خارجه ایران را امن می شناسد؟

ما اعتقاد داریم که زنان ایرانی حق برابر با مردان را زمانی به دست می آورند که این رژیم مذهبی مرتجع سرنگون شود. به همین دلیل نگین، حسن، شهاب و دیگر ایرانیان واخنینگن درخواست می کنند:

- استرداد پناهیجویان متوقف شود
- پرونده های بسته باز شود
- پناهندگی سیاسی جهت پناهیجویان ایرانی به رسمیت شناخته شود

آنها فردا در مارکت شهر تظاهرات می کنند

حسن می گوید: ما در نامه ای جداگانه شهردار را دعوت کرده ایم و امیدواریم از حمایت مردمی برخوردار شویم. □

قطعه نامه شورای ملی مقاومت ایران

۱- در شرایطی که اعمال سرکوب و اختناق، ترور مخالفان، اعدامهای خیابانی و نیز صدور تروریسم و بنیادگرایی به خارج کشور شدت بی سابقه ای یافته و تضاد بین دستگاه حکومتی آخوندها و مردم به جان آمده و مقاومت سازمانیافته شان به مرز انفجار رسیده بود، انتخابات ضد دموکراتیک هفتمین دوره ریاست جمهوری رژیم برگزار شد.

این انتخابات در شرایطی صورت گرفت که احزاب و گروههای سیاسی - حتی گروههای وابسته به بخش غیر حاکم نظام، ولی متعدد و ملتزم به حفظ آن - اجازه فعالیت علنی نیافتند، هیچ کاندیدی منفردی خارج از نظام صاحب صلاحیت شناخته نشد و از میان ۲۳۸ داوطلب سر سپرده نظام هم، تنها چهار تن توانستند از صافی شورای نگهبان بگذرند، زنان به طور مطلق از حق کاندیداشدن محروم بودند و سرانجام، هیچ نهاد بین المللی هم کوچکترین نظارتی بر جریان این انتخابات نداشت.

۲- از این رو تحریم این نمایش انتخاباتی به قاطع ترین وجه، یک وظیفه ملی و تنها موضع گیری اصولی در برابر آن شمرده می شد. شورای ملی مقاومت ایران مبلغ چنین سیاستی بود و آن را دفاع از حق حاکمیت ملت می داند.

۳- تضاد شدت یافته باندها در دستگاه حاکم، در واپسین روزهای قبل از نمایش انتخابات، تقابل دو جناح اصلی را به صورت بحرانی حاد و انفجارآمیز درآورد. بدین ترتیب بود که خامنه ای و رفسنجانی، سران این دو جناح، به ناچار، برای پرهیز از انفجار، به باز شدن راه برای رقیب سوم تن دادند. آنها هم چنین با توافق یکدیگر و تمهیدات قبلی، به رقم سازی شیادانه بی دست زدند و مدعی شرکت ۲۹ میلیون نفر رای دهنده در این انتخابات شدند. حقیقت این است که با وجود بالاگرفتن تضادهای آشکار بین دو جناح و تلاش بی سابقه هرکدام برای کشاندن مردم به پای صندوقها به نفع خود، تنها کمتر از ۲۰ درصد از صاحبان حق رای در این انتخابات شرکت کردند که آن هم اساسا برای ابراز انزجار نسبت به نظام ولایت فقیه بود.

۴- ناکام ماندن تلاش خامنه ای و باند او برای قبضه کردن کامل قدرت در این انتخابات و شکست فاحض کاندیدی "ولی فقیه" از رقیبش با نسبت یک بر سه، و در نتیجه سه سره شدن رژیمی که تاکنون دو سر داشت و در پی یافتن وحدت در رأس بود، چنان تغییری در صحنه سیاسی به وجود آورده که تصور هرگونه بازگشت به شرایط پیش از ۲ خرداد را به رویایی پوچ و تحقق ناپذیر مبدل کرده است. وضع جدید، که نمایش کاملی از ناتوانی نظام ولایت فقیه و ریزش شتاب گیرنده نیروهای آن است، از نظر توازن قوای درونی رژیم و نیز از نظر توازن قوا بین رژیم و مردم، تداعی کننده گسستگی رژیم شاه در دوران پایانی عمر خود می باشد.

۵- شورای ملی مقاومت ایران بار دیگر یادآور می شود که، رژیم ضد بشری و ارتجاعی حاکم بر میهنمان بر استبداد مذهبی و ولایت فقیه استوار است و تمامی دسته بندیهای درونی آن، از جمله باند خاتمی، در سرکوب مردم، ترور مخالفان و صدور ارتجاع و بنیادگرایی اشتراک نظر و اشتراک

منافع دارند و تا آن جا که به مقابله با خواستهای دموکراتیک و ترقیخواهانه مردم ایران برمی گردد، هیچ تضادی با یکدیگر ندارند.

۶- تمامی تحریکات ۱۹ ساله رژیمی که خمینی بنیان گذاشت، از جمله تحولات و رویدادهای همین دوره کوتاه ریاست جمهوری خاتمی، نشان داده اند که نظام ولایت فقیه به دلیل تضاد ماهیتش با حداقل حقوق شهروندان، قابلیت رفم، گشایش، اصلاح و استحاله ندارد. تمامی این تجربه ها، به ویژه تجربیات دوران هشت ساله زمامداری رفسنجانی، به عکس، ثابت کرده اند که گرایشهای رنگارنگ استحاله طلبی، مذاکره جویی و سازشکاری با این رژیم استبدادی قرون وسطایی، ضریات سخت و طاقت فرسایی به جریان مبارزه مردم ایران برای رسیدن به استقلال، آزادی، دموکراسی، صلح و پیشرفت وارد کرده اند. این تلاشهای ناامیدانه و مذبحخانه، که در عین حال هیچ دستاوردی برای مدافعانش نداشته اند، با مصالح عالی مردم ایران در تضاد قرار دارند. از این رو شورای ملی مقاومت بارها تاکید کرده است که هرگونه موضعگیری یا فعالیتی را که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد، شبیه تحول پذیری و قابلیت اصلاح آن را القا کند و تطهیر مسئولان جنایت پیشه و خونخوارش را مد نظر قرار دهد؛ تلاش برای تضعیف روحیه مقاومت و در نتیجه بر ضد عالیترین مصالح ملت و آرمانهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه اش می داند. مقابله با این گونه تلاشهای عواضریبانه و نیز توهماتی که دستگاههای وابسته به رژیم و محافل همسو با آن در همین زمینه در میان ایرانیان می پراکنند، از وظایف روزمره مقاومت شمرده می شود.

۷- شورای ملی مقاومت ایران تنها جایگزین دموکراتیک و مستقل برای حاکمیت نامشروع آخوندی و تنها راه حل برای تحقق آزادی و حاکمیت مردمی است. ضدیت با این شورا و تضعیف و تخریب آن در برابر دیکتاتوری مذهبی و تروریستی به هر عنوان و بهانه ای که باشد، در نهایت حاصلی جز ادامه حیات رژیم ارتجاعی نخواهد داشت. اعضای شورا کماکان بر التزام خود در قبال برنامه شورا و دولت موقت و کلیه طرحها و مصوبات شورا تاکید می ورزند و در آینده نیز مانند ۱۶ سال گذشته با گامهای استوار و با پرداخت گزافترین بهای خونین در مسیر آزادی و برقراری حاکمیت ملت ایران به پیش خواهند رفت.

۸- شورای ملی مقاومت، مبارزه قهرآمیز را، که در عمل از سوی رژیم به پیشگامان مقاومت مردمی تحمیل شده است، راه اصلی برچسپیدن بساط استبداد مذهبی و سرنگونی رژیم حاکم می داند. ارتش آزادیبخش ملی ایران، که ابزار اصلی این مبارزه را تشکیل می دهد، هدفی جز سرنگون کردن رژیم ضد مردمی و ضد ایرانی حاکم بر میهنمان و انتقال قدرت به مردم ستمدیده ایران نداشته است و ندارد. بنابراین، در شرایط نوین راهگشایی، که وظیفه اولش پیوند دادن هرچه بیشتر عنصر نظامی با عنصر اجتماعی است، حمایت و پشتیبانی از ارتش آزادیبخش و پیوستن به صفوف رزمندگان این ارتش یک وظیفه ملی عاجل است.

۹- فعال شدن مبارزه اجتماعی در زمینه های مختلف (کارگران، فرهنگیان، هنرمندان،

روشنفکران، اصناف و پیشه وران، دانش آموزان، دانشجویان و...) به ویژه مقاومت ستایش انگیز زنان و جوانان در برابر حاکمیت آخوندی، که در نهایت موجب شکل یابی نهادهای اجتماعی ضروری برای پایه ریزی دموکراسی می شود، باید مورد حمایت جدی قرار گیرد. این مبارزات اجتماعی، شرایط را برای سرنگونی هرچه سریعتر رژیم آماده می نمایند. بنابراین، ما لایه های گوناگون مردم ایران را به گسترش مقاومت و مبارزه در تمامی شکلهای در کارخانه ها، کشتزارها، مدرسه ها، دانشگاهها، ورزشگاهها و نهادهای لشکری و کشوری فرا می خوانیم.

۱۰- شورای ملی مقاومت تهاجم شکست خورده هوایی رژیم به قرارگاههای ارتش آزادیبخش را در روز ۷ مهر به شدت محکوم می کند و آن را نشانه درماندگی و وحشت رژیم آخوندی در برابر ارتش آزادیبخش می داند. رژیمی که در هر حال جز با سرکوبگری و تروریسم و صدور ارتجاع و بحران سازی قادر به ادامه حیات نیست و مهمترین تهدید صلح و آرامش در این منطقه از جهان است.

۱۱- شورای ملی مقاومت ایران حمایت اخیر اکثریت نمایندگان مجالس کشورهای اروپایی و اکثریت نمایندگان کنگره آمریکا از شورا و رئیس جمهور برگزیده آن، خانم مریم رجوی را، که "به عنوان سمبل وحدت مورد حمایت اکثریت مردم ایران است"، حاکی از افزایش اعتبار شورای ملی مقاومت در صحنه سیاسی و بین المللی ارزیابی می کند. نمایندگان مجالس مزبور با محکوم کردن نقض وحشیانه حقوق بشر و افزایش صدور تروریسم توسط رژیم ملایان، ادامه سیاست شکست خورده "گفتگوی انتقادی" را غیر قابل قبول می دانند و تاکید می کنند که "امروز بیش از هر زمان دیگر اتخاذ سیاستی قاطع و هماهنگ به منظور تحریم رژیم تهران و طرد آن از جامعه بین المللی ضرورت یافته است."

۱۲- شورای ملی مقاومت ایران خواهان تحریم نفتی و تسلیحاتی و دیپلماتیک رژیم نامشروع آخوندی است و هرگونه سازش و مامشات با این رژیم را مردود و محکوم می شناسد.

شورای ملی مقاومت ایران
۸ مهر ۷۶

اصلاح مواد ۴ و ۵ اساسنامه شورای ملی مقاومت

۴- جلسات شورا با شرکت لااقل نصف به اضافه یک اعضا رسمیت می یابد. تصمیمها با اکثریت نصف به اضافه یک اعضای حاضر اتخاذ می گردد.

۵- پذیرش هر عضو جدید در شورا، مستلزم التزام به برنامه شورا و دولت موقت و وظایف مبرم و سایر مصوبات شورا است که بایستی همراه با تقاضای پیوستگی به شورا کتبا به مسئول شورا اعلام شود. این تقاضا پس از رسیدگی مقدماتی، توسط مسئول شورا در فرصت مقتضی در نشست شورا مطرح و در صورت تصویب (مطابق ماده ۴)، متقاضی از آن پس "عضو شورا" محسوب می شود.

آشنایی با یک کارگردان

مجله نقد فیلم ، چاپ آمریکا ، جولای و اگوست ۱۹۹۷
نویسنده: Peter hogue استاد دانشگاه CSU - CHICO

مترجم: ناهید

"در ماوراء ابرها" اثر یک کارگردان بزرگ است. این فیلم یکی از بزرگترین آثار دهه ۹۰ محسوب می شود. اما تا زمان نوشتن این مطلب، این فیلم در آمریکا به نمایش درنیامده است. این فیلم آخرین اثر مردی است که فیلمهای "لوانچورا"، "صحرای سرخ"، "انفجار"، "مسافر" و بسیاری فیلمهای دیگر را کارگردانی کرده است. "در ماوراء ابرها" به تنهایی بیش از همه آثار او روح سینمای هنری معاصر را در خود گنجانیده است. ارزش کار آنتونیونی زمانی برجسته می شود که متوجه می شویم او این فیلم را در اواسط نهمین دهه عمر خود ساخته است. او مدتها از عدم توانایی جسمی که ناشی از سکته مغزی در سال ۱۹۸۰ بود، رنج می برد.

این فیلم که با همکاری ویم وندرس (Wim Wenders) ساخته شده و شامل چهار اپیزود با هم است. این اپیزودها براساس داستانهایی است که نویسنده و کارگردان آنها خود آنتونیونی است. ممکن است فیلم "در ماوراء ابرها" چهار داستان عشقی غیر معمول به نظر آید و این داستانها نیز انعکاسی از آوارگی فیلم ساز در جستجوی موضوع بعدی فیلمش باشد. در اپیزود دوم شخصیت اصلی فیلم بازی شده توسط "جان ماکویدیک"، نمودی از شخصیت خود آنتونیونی است. تمامی اپیزودها دارای نوسانهای خاص خود هستند.

اولین اپیزود داستان رابطه عشقی ناتمامی است که در شهر Ferrara محل تولد آنتونیونی، جریان دارد. دومین اپیزود ماجرای صحبتی است میان یک کارگردان و دختر فروشنده ای که ادعا می کند پدر خود را به قتل رسانده است. سومین اپیزود، داستان یک ازدواج پاریسی است که به خاطر بلهوسی های مرد به جدایی می کشد. چهارمین اپیزود، لاس زندهای یک مرد جوان با زنی مذهبی در ایالت Aix-en است.

هر یک از این اپیزودها به نوعی داستان یک عشق غیر ممکن را بیان می کنند و هر یک از آنها به درجاتی در حال شکل گیری هستند. هر کدام از این اپیزودها به گونه ای متنوع اما زیرکانه به یکدیگر متصل می شوند ولی این ارتباط اپیزودها بیشتر در سبک و سیاق است تا تشابهات آشکار داستانی. این رشته ارتباط درونی همچنین شامل تعدادی از تمهای آشنای آنتونیونی است: از آن جمله از خود بیگانگی و انزوا.

در پایان بهترین اثر آنتونیونی - در ماوراء ابرها - ترکیبی از لحظه کنونی و گسستگی بدون زمان است. "در ماوراء ابرها" نگاهی بی همتا از هنر سینما است که لحظه به لحظه این اثر استثنایی را غنا می بخشد.

نمایش فیلم

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - پاریس برگزار می کند

موج و آرامش

تازه ترین اثر سینماگر تبهیدی ایران

رضا علامه زاده

همراه با فیلم کوتاه "چند جمله ساده" و "جنایت مقدس" جمعه ۷ نوامبر ساعت ۱۹

Bours du travail

31 Boulevard du temple

Metro: République

توضیح

چاپ دو خبر در شماره ۱۴۷ نبرد خلق در صفحه فرهنگ و هنر، سبب اعتراض تعدادی از خوانندگان نبرد خلق شده است. یک نمونه آن انتقاد آقای بهمن حیدری است که در مقاله این دوست عزیز که در صفحه دیدگاههای همین شماره چاپ شده، به آن اشاره شده است. هدف ما از چاپ این اخبار، اطلاع رسانی به خوانندگان خود بوده است. فرض ما براین بوده که مواضع صریح سازمان ما و نبرد خلق برای خوانندگان نشریه روشن است و بنابراین احتیاج به موضع گیری پیرامون این یا آن خبر را ضروری نمی دانستیم. با این حال یک بار دیگر تصریح می کنیم که ما رژیم آخوندی و تمام دسته بندیهای درونی آن را ارتجاعی و ضد مردمی می دانیم و هرگونه توهم پراکنی پیرامون هر یک از جناحهای این رژیم و نیز هر گونه سازش و مذاکره با این رژیم و هر یک از جناحهای این آن را اقدامی بر ضد عالی ترین منافع مردم ایران می دانیم. نبرد خلق ضمن استقبال از نظرها و انتقادهای خوانندگان خود در آینده می کوشد تا این گونه اخبار را به نحو مناسبی درج نماید که ابهامی ایجاد نکند.

زینت میرهاشمی
مدیر مسئول نبرد خلق

سرنوشت یک فیلم

فیلم بانو ساخته داریوش مهرجویی که ساخت آن از سال ۱۳۶۹ آغاز و در سال ۱۳۷۱ پایان یافت، هنوز اجازه نمایش نیافته است. مجله گزارش فیلم در شماره مهرماه امسال خود از قول مجید مدرس که یکی از تهیه کنندگان این فیلم است می نویسد: "در سال ۱۳۷۱ معاونت سینمایی وقت، فیلم بانو را با چند مورد اصلاحیه و افزودن یک صحنه جدید قابل نمایش اعلام کرد. معاونت بعدی در سال ۱۳۷۳ خواستار حذف کلیه کلوزآپ های بازیگر زن شد. مدیر کل وقت اداره نظارت هم ۴ مورد حذف، ۳ مورد تعدیل و افزودن یک صحنه جدید را ضروری دانست. معاونت جدید باز هم در سال ۷۵ فیلم را بازبینی کرد و بخش آن را در سینماهای داخل کشور مجاز ندانست اما ارائه نسخه ویدئویی ارسال به خارج را بلامانع تشخیص داد. "یادآوری می کنیم که بازیگر اصلی زن این فیلم بیبا است.

سخن از ناگفته هاست

--- شهلا جندقیان

چشم باز کن، گوش را بسپار به دست واژه ها

دل را دریا کن

خاموش باش، دریاپ

دستها را بگشای

پای بنه بر شب سرد

روح من را در آغوش بگیر

قلب من را بفشار

در درونم،

سخن از ناگفته هاست

بی پروا باش

به سمت حقیقت رو کن

با گوش دل بشنو

"سخن از انسان است"

"از دیار کهن ایران است"

سخن از ناگفته هاست

پاریس ۲۹ مه ۹۷

مسعود کیمیایی در پاریس

سومین گردهمایی بین المللی سینمایی در پاریس از ۸ تا ۱۹ اکتبر در مرکز سینما تک پاریس برگزار شد. در این گردهمایی سینمایی ۲۵ فیلم از کشورهای مختلف جهان حضور داشتند. از ایران دو فیلم بلند سینمایی به نام "سلطان" ساخته مسعود کیمیایی و "فصل پنجم" به کارگردانی رفیع پیتز که فیلمنامه آن را بهرام بیضایی نوشته و نیز فیلم کوتاه پنج دقیقه ای به نام "تولد نور" از کیارستمی به نمایش درآمد. در این گردهمایی بین المللی سینمایی، هیأت داوران را تماشاگران فیلمها تشکیل می دهند و در پایان از میان بیست و پنج فیلم، به یک فیلم جایزه داده می شود و این گونه انتخاب بهترین فیلم تنها خاص این فستیوال است.

مسعود کیمیایی، کارگردان برجسته و از آغازگران و پیشتازان موج نوی سینمای ایران در این گردهمایی پس از نمایش فیلم "سلطان" به سؤالات تماشاگران پاسخ داد. او در بخشی از سخنان خود تاکید نمود که خوشبختانه این دومین فیلم سینمایی من است که مستقل و بدون دخالت دولت و ارگانهای وابسته به آن نظیر بنیاد فارابی در خارج از کشور به نمایش درمی آید. وی در مورد سبک کار عباس کیارستمی اعلام نمود که به ایشان احترام فراوان می گذارم اما سینمای او را قبول ندارم. مسعود کیمیایی فیلمهایی چون قیصر، رضا موتوری، بلوچ، خاک، داش آکل، گوزنها، سفر سنگ، ضیافت، تجارت، رد پای گرگ، گروهبان، دندان مار و سلطان را ساخته است. وی سهم مهمی در سینمای نوین ایران که از دهه ۱۳۵۰ شروع شد، دارد. در تمامی فیلمهای کیمیایی، مبارزه علیه ستمگران برای عدالت نقش مهمی ایفا می کند. این مبارزه گاهی در ستیز مسلحانه و گاهی به صورت انتقام خودنمایی می کند. در فیلم سلطان (با بازی هنرمندانه فریبرز عرب نیا در نقش سلطان و هدیه تهرانی در نقش مریم)، مسعود کیمیایی با وارد کردن پارامتر عشق و آگاهی به راهی که باید طی شود، قدرت و خلاقیت خود را نشان داده است. قهرمان اول فیلم یعنی سلطان در مسیر این مبارزه جان می بازد. اما مبارزه ادامه پیدا می کند و عادل راه او را ادامه می دهد.

از آنجا که مسعود کیمیایی (برخلاف عباس کیارستمی) در فیلمهایش به مسائل اجتماعی - سیاسی می پردازد، همواره با داورهای گوناگون و در موارد بسیار داوریهایی متضاد مواجه شده است. فیلم سلطان نیز مسلماً شامل همین امر خواهد شد.

درگذشت یک مینیاتوریست

استاد علی کریمی مینیاتوریست معروف ایرانی در سن ۸۶ سالگی در اول مهر ۷۶ درگذشت. علی کریمی شاگرد کمال الملک بود که در دهه ۲۰ به کارهای اجرایی در حوزه هنرهای سنتی پرداخت. آثار این هنرمند در موزه های هنری تهران موجود است.

نمایشگاه بین المللی کتاب فرانکفورت

همزمان با برگزاری نمایشگاه بین المللی کتاب فرانکفورت، انجمن نویسندگان آلمان با انتشار بیانیه یی حکومت اسلامی را به زیر پا گذاشتن حقوق و آزادی نویسندگان و شاعران ایرانی متهم ساخت. یکی از مسئولان انجمن نویسندگان آلمان در جریان نمایشگاه فرانکفورت به خبرنگاران گفت: رفتار دولت آلمان و اتحادیه اروپا برای افتادن به آغوش حکومت اسلامی شرم آور است. انجمن نویسندگان آلمان از خاتمی خواست فرج سرکوهی را آزاد کند و به سرکوهی اجازه دهد با خروج از زندان، سریمآ به آلمان برود.

رادیو اسرائیل ۲۴ مهر ۷۶

برگی از دفتر زندگی —

جوانان:

دیروز، امروز، فردا

۱. ش. مفسر

تابستان سال ۵۸ در مرداد ماه بود که یکی از پسرعموهایم که دانشجو بود به من گفت که همراه عده بی از دوستان دانشجو قرار است پیاده از طریق کوه و جنگل به شمال بروند و گفت اگر مایل باشم می توانم در این سفر همراه آنها باشم. من بسیار علاقمند به چنین سفری بودم. پذیرفتم و قرار شد در روز و ساعت موعد در میدان فوزیه (امام حسین کنونی) در ایستگاه اتوبوسی که به طرف فشم می رفت با سایر اعضای گروه یک جا جمع شویم و با اولین اتوبوس به طرف فشم حرکت کنیم. از آن جا سفر پیاده ما آغاز می شد. روز حرکت رسید. من لوازم مختصری را که تهیه کرده بودم همراه بردم. بقیه چیزهای مورد نیاز در طول سفر را، بچه ها خودشان تهیه کرده و برای حمل در کوله پشتیها تقسیم بندی کرده بودند. برای من هم، کوله پشتی را آنها فراهم کرده بودند. سفر ۵ روز به طول انجامید و جایی نزدیک نوشهر به جاده ای که از کنار شهر عبور می کرد می رسیدیم و از آن جا به نوشهر می رفتیم و قرار بود از نوشهر با کرایه کردن یک مینی بوس به تهران برگردیم. تعداد نفرات اکیپ ۱۷ نفر بود. سه تن از افراد اکیپ، دختران دانشجو بودند. من با سایر افراد حدود ده سال اختلاف سن داشتم و از آنها بزرگتر بودم. بچه ها همه هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق بودند. و این سفر با یک انضباط و روحیه شبه نظامی برنامه ریزی شده بود. می گفتند مسیری که قرار است با هم طی کنیم، مسیری است که در زمان شاه چریکها در شناسایی منطقه شمال طی کرده اند. یکی از بچه ها که نقش راهنما را داشت دو بار آن مسیر را طی کرده بود. بچه ها هر حال، روز موعود فرا رسید. من در محل قرار با سایر دوستان همسفر آشنا شدم. بچه ها راحت ترین و سبک ترین کوله را به من دادند، با این حال کوله پشتی یک سفر ۵ روزه بسود و به نسبت آن چه در کوهپایه‌های یک روزه همراه می بردم خیلی سنگین تر بود. پس از این که اتوبوس به انتهای مسیر خود رسید، از اتوبوس پیاده شدیم و راه پیمایی شروع شد. این که برای هر وعده غذا چه بخوریم و در چه ساعتی بخوریم و کی حرکت کنیم همه قبلاً برنامه ریزی شده بود. بعد از ساعتی راه پیمایی صبحانه خوردیم و دوباره راه افتادیم. بچه ها دو چادر بزرگ همراه آورده بودند که کوله بار سنگینی بود. دو نفر از بچه ها که ورزیده بودند آنها را حمل می کردند. من قبل از انقلاب لااقل ماهی یک بار به کوهپیمایی در دامنه های کوههای شمال تهران می رفتم. اما از زمان اولین رویدادهای سال ۵۷ یعنی از ۱۷ شهریور به بعد، تا زمانی که این سفر پیاده پیش آمد، به دلیل اشتغالات زیاد، دیگر به کوهپیمایی نرفته بودم و به همین دلیل آمادگی بدنی مناسبی برای سفر نداشتم. سرعت حرکت هم به هر حال دلخواهی نبود باید طوری راه می رفتیم که در حدود زمان تعیین شده، به محل اطراق برای امار می رسیدیم و بعد هم باید قبل از تاریک شدن هوا به محل مناسب برای چادر زدن. دو سه ساعت بعد از حرکت کم کم خستگی و کوفتگی عضلانی داشت ظاهر می شد. من از سایر افراد اکیپ کمی عقب افتاده بودم و این فاصله کم کم زیاد می شد. پسر عموی من پی در پی یادآوری می کرد که سعی کنم تندتر راه بروم چون همان طور که یادآور شدم این راهپیمایی با انضباط شبه نظامی همراه بود. اما وقتی نیروی جسمانی یاری نکند به هر حال کاریش نمی شود کرد. حدود نیم ساعت مانده به توقف

برای نهار، من تقریباً ۵۰۰ متر از بچه ها عقب افتاده بودم و دیگر در حال تلو تلو خوردن راه می رفتم. تا آن زمان آن طور دچار خستگی مفرط نشده بودم. به هر حال چنان خسته بودم که حتی بعد از آماده شدن چای و خوردن یک لیوان چای اصلاً اشتهایی به غذا نداشتم. سرپرست اکیپ وقتی دید اصرارهای برای غذا خوردن من بی فایده است، چند تا خرما اضافه تر از چیزی در نظر گرفته شده به من داد. بعد از نهار راه افتادیم. دوستان، به ویژه دختران اکیپ خیلی به تاکید از من می خواستند که کوله پشتی حمل نکنم و آن را به آنها واگذار کنم اما نپذیرفتم. می دانستم که به احتمال زیاد بعد از کوفتگی اولیه کم کم عضلات آمادگی پیدا خواهند کرد. و اتفاقاً هم همین طور شد. غروب شده. در سینه کوه چادر زدیم و شب را در چادر و در کیسه های خواب، به سر بردیم و صبح راه افتادیم. تازه راه افتاده بودیم که پای یکی از دختران به شدت پیچ خورد و پس از دقایقی که درد پایش کمی آرام گرفت به راه افتاد. به شدت می لنگید. هر چند بچه ها اصرار کردند که کوله پشتی را از او بگیرند قبول نکرد. پیشنهاد متوقف کردن سفر و بازگشت را هم نپذیرفت. او با همین پای لنگ و به کمک یک چوب دستی بقیه راه را تا روز آخر پیمود. البته از روز دوم بعد از حادثه پایش کمی بهتر شده بود. ما در روز چهارم در حوالی دهی به اسم کلیک به جنگلهای انبوه شمال رسیدیم. این جا بود که به خاطر اشتباه راهنما، راه را گم کردیم. اگر درست آمده بودیم، باید حدود ساعت ۵ بعد از ظهر به جاده می رسیدیم. اما غروب رسید ما هم چنان در دره های پوشیده از درختان سر به فلک کشیده بودیم. بالاخره پس از مشورت قرار شد کار یافتن مسیر را صبح شروع کنیم. صبح که از خواب برخاستیم نفر راهنمای اکیپ همراه یکی از بچه ها برای شناسایی مسیر راه افتادند و ما مشغول آماده کردن جای شدیم. خوشبختانه مدت زمان زیادی طول نکشید که بچه ها برگشتند و گفتند که مسیر را پیدا کرده اند. آنها هم صبحانه خوردند و راه افتادیم. تازه راه افتاده بودیم که از پایین دره صدای "آهای" شنیدیم نگاه کردیم و جوان به سن و سال بچه های اکیپ آن پایین بودند. پرسیدند کی هستی؟ قرار شد هیچ کس چیز سراسر اکیپ جواب ندهد و گفتگو نکنند. چون در تابستان ۵۸ اگر چه هنوز دستگاه سروکوب "امام خمینی" خوب شکل نگرفته بود، اما با این حال دل جنگلهای انبوه شمال، برای یک عده هوادار چریکهای فدایی که سه دختر هم همراهشان بود، برای رو به رو شدن با حزب اللهیها یا کمیته چپهای محلی، جای بسیار نامناسبی بود. به هر حال، در سؤال و جواب سرپرست اکیپ با آن دو جوان، معلوم شد آنها هم به یک اکیپ مسافران پیاده تعلق دارند که راه را گم کرده اند. منتها آنها سه روز بود که گم شده بودند و آذوقه شان ت کشیده بود. گمشدگان گفتند که تعدادشان ۳۵ نفر است. نیمی از افراد این گروه را دختران تشکیل می دادند که همه دانشجو بودند. چند دختر دانش آموز دبیرستان نیز بین آنها بود. اینها هم بیشتر هواداران چریکهای فدایی بودند ولی از سایر گرایشات چپ، مثل سازمان پیکار نیز در بینشان بود. آنها گفتند که چند تا از بچه ها مریض شده اند و چند تایی هم وضع روحی خوبی ندارند. از نقطه ای که بودیم، تا جاده نوشهر هنوز چند ساعت راه بود. گروه گمشده از دانشجویان مدرسه عالی علوم ارتباطات اجتماعی بودند. انتهای مسیر آنها دانشکده منابع طبیعی بود که در جنگل قرار داشت. دو تن از استادان آن دانشکده، در جریان سفر این گروه قرار داشتند و منتظر رسیدن آنها بودند. به هر حال ما هرچه خوراکی به همراه داشتیم (چیز زیادی باقی نمانده بود) از کوله ها جمع کردیم. سه نفر از بچه های اکیپ ما با یکی از آن دو جوان به همراه مختصر آذوقه ای که فراهم کردیم، عازم محل اطراف گمشدگان شدند و یکی دیگر به همراه دو تن از گروه ما به طرف دانشکده منابع طبیعی راه افتادند. گروه ما قرار شد در

خریداران اسلحه

در یک گزارش نظامی که در لندن منتشر شد، خاورمیانه در سال ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ بزرگترین خریدار تسلیحات در جهان بوده است و عربستان سعودی و اسرائیل در رأس آن قرار دارند. این گزارش که توسط مؤسسه بین المللی مطالعات استراتژیک منتشر گردید، هم چنین از افزایش قابل توجه مخارج نظامی ایران اظهار نگرانی کرد. خبرنگاری فرانسه روز ۲۲ مهر اعلام کرد که خاورمیانه و آفریقا شمالی به تنهایی ۴۰ درصد تسلیحات جهان را خریده اند که بالغ بر ۱۵ میلیارد دلار است. عربستان سعودی در حال خریدن یک واحد هوایی قابل توجه شامل ۷۲ هواپیمای اف ۱۵ آمریکایی، ۵۰ هواپیمای توردناتور و ۲۰ هاگ انگلیسی است. عربستان یک سوم خریدهای تسلیحاتی منطقه را انجام می دهد. این مؤسسه با یادآوری این که توقف روند صلح خاورمیانه موجب خریدهای تسلیحاتی بیشتر در این کشورها شده، نوشت اسرائیل یک پنجم خریدهای تسلیحاتی منطقه را انجام داده است. اسرائیل نیز قرار است تعدادی هواپیمای اف ۱۵ و ۳ زیردریایی دوفین آلمانی دریافت کند. اما کارشناسان انستیتیوی بین المللی مطالعات استراتژیک می گویند به سختی می توان بودجه دفاعی مصر، سوریه و لیبی را ارزیابی کرد. این انستیتیو از افزایش مخارج نظامی ایران اظهار خطر کرده و آن را یک "منبع عمده نگرانی" توصیف نمود. بودجه دفاعی ایران بین سال ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷، رشد ۴۰ درصدی را نشان می دهد و از ۳/۴ میلیارد دلار به ۴/۷ میلیارد دلار افزایش پیدا کرده است. این آمار کمی بیش از رقم واقعی است چرا که از جمله ناشی از تورم موجود در ایران و کاهش پول کشور است. اما به گفته این مؤسسه، یک تحقیق بین المللی نشان می دهد که ایران بیش از آن چه که در بودجه رسمی خود مدعی است، مخارج نظامی دارد. این بودجه رسمی تخصیص منابع مالی به صنایع نظامی و بعضی واردات تسلیحاتی را شامل نمی شود. به گفته سازمان ملل متحد، ایران رسماً در سال ۱۹۹۶ صد موشک، ۵ هواپیمای جنگی و ۵ ناو جنگی خریده است. ایران به گفته مؤسسه بین المللی مطالعات استراتژیک هم چنین از روسیه تجهیزات مربوط به موشک خریداری کرده و حتی احتمالاً تکنولوژی هسته ای برای "هدفهای غیر نظامی" در اواخر ۱۹۹۶ وارد کرده است. کره شمالی نیز تکنولوژی موشکهای زمین به زمین به ایران داده است. این مؤسسه خاطر نشان می سازد تهران کتمان نمی کند که خواهان ارتقای صنعت نظامی خود به منظور کاهش وابستگی خود نسبت به تولیدکنندگان خارجی است.

خبرگزاری فرانسه ۲۲ مهر

همان نزدیکی در مسیر دانشکده منابع طبیعی منتظر بماند. دو سه ساعتی از رفتن بچه ها گذشته بود که دو نفر که از افراد محلی بودند، پیدایشان شد. اینها از طرف استادان دانشکده منابع طبیعی آمده بودند. معلوم شد که بچه هایی که به طرف دانشکده رفته بودند به مقصد رسیده بودند و این باعث آسودگی خاطر بود. ما مسیری را که دیگر دوستان به طرف محل اطراف گمشدگان رفته بودند نشان دادیم. آنها نیز از آن سمت روانه شدند. پس از دو سه ساعت سروصداهایی شنیدیم و بعد، قبل از همه حسین شانه چی پیدایش شد. حسین خستگی نمی شناخت. جلودار گروه ما در بیشتر طول مسیر او بود. وقتی او جلودار بود تذکر و درخواست مکرر این که کمی آهسته تر بروم، به سویی سررازم بود. حسین بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ دستگیر و توسط رژیم جنایتکار روضه خوانها اعدام شد. او علاوه بر کوله خودش، که بر پشت داشت یک کوله متعلق به گروه گمشده را هم در بغل گرفته بود و حمل می کرد. □

نقش کار در زندگی زنان ایران

زهره گلنوش

کار یکی از حقوق اساسی انسانهاست و در این خصوص مرد و زن هر دو به عنوان دو انسان با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند. اما در عمل به وضوح مشاهده می گردد، تفاوت و تبعیض فاحش در کار برای مردان و زنان وجود دارد. زنان در برابر این تبعیض نه تنها حمایت قانونی ندارند، بلکه قوانین موجود در ایران این تبعیض را استحکام می بخشد. بسیاری از زنان قبل از ازدواج شاغل بوده و بعد از ازدواج با مخالفت همسر روبرو گردیده اند و دست از شغل خود کشیده اند و حتی اگر هم شرط اشتغال را در هنگام عقد عنوان کرده باشند باز هم بستگی به رضایت همسر دارد و در واقع قانونی وجود ندارد که مرد را ملزم به رعایت امضاء، تعهد خود کند و یا مخالفت مرد را منتهی سازد. پس خود زن باید بین کار و طلاق یکی را انتخاب کند و واضح است که در زندگی مشترک با داشتن فرزندان و مسئولیت سنگین مادری اکثریت زنان حق کار خود را در ازای حفظ زندگی خانوادگی خویش از دست می دهند و جز سرخوردگی و تحمل بی عدالتی و عدم حمایت قانون چیزی نصیبشان نمی شود. بدیهی است که چنین برخوردهایی با حقوق اساسی زنان نه تنها بنیان خانواده را تحکیم نمی بخشد، بلکه در جهت متلاشی و سست کردن پیوندهای خانوادگی عمل می کند. در بسیاری از موارد دلایل منع اشتغال زنان مشخص نیست و تنها تمایلات یک جانبه و خودخواهانه مردان مطرح است که متأسفانه قانون مربوط به اشتغال زنان بر آن مهر تأیید زده است. مردان با استناد به ماده ۱۱۷ قانون مدنی می توانند از اشتغال همسر خود جلوگیری کنند صرفاً به دلیل این که دوست ندارند همسرشان در بیرون از خانه کار کند. کار در واقع انگیزه ای برای رشد و پرورش شخصیت و رفع نیازهای مادی، روانی و فرهنگی است. دست یابی به سلامت روانی، شکوفایی استعدادها، ابراز وجود به صورت مثبت، خودپنداری مثبت، اعتماد به نفس و اتکا، به خود در سایه کار خودش را نشان می دهد. نگرش مردان نسبت به کار زنان که دقیقاً جنبه سازنده دارد و از ارزشهای غلط فرهنگی و قومی مردان ناشی می شود. شرایط اقتصادی، کمبود تسهیلات، عدم امکانات شغلی و رفاهی برای زنان، سنتها و آداب و رسوم که تقسیم کار را براساس جنسیت پیش می برند، تقویت می کند. تمامی موانع و دشواریهای زنان با هم در ارتباطند و فصل مشترکی که همه آنها از نگرشی مبتنی بر فرهنگ مردسالاری حاکم در جامعه ایران حکایت می کند و این فقط نقل یک نمونه واقعی در خصوص مشکلات بی شمار زنان در ایران است.

مزایای خدادادی مردان

روزنامه جمهوری اسلامی در خبری از قم مستن سخنان آیت الله فاضل لنکرانی را به چاپ رساند که از افراد بی اطلاع خواسته است در باره احکام اسلامی اظهار نظر نکنند. رادیو بی بی سی در برنامه روز ۱۲ مهر می گوید: "آیت الله لنکرانی خطاب به آنهایی که گفته اند در اسلام فرقی بین زن و مرد وجود ندارد، تأکید کرده که کی به شما گفته فرقی وجود ندارد، خیلی هم وجود دارد. حالا نمی خواهم بگویم که اینها از نظر درک و شعور و علم و جهات اجتماعی ناقص هستند، ولی خداوند (مزایایی) برای مردان قائل شده، ولی برای زن قائل نشده است." "... ما اسلام را می خواهیم یا نظرات فلان خواهر را؟ شما ای خواهر محترمه چه پایگاه علمی دارید؟ ما که پنجاه، شصت سال است درس می خوانیم هنوز نسبت به احکام اسلام چیزی نمی فهمیم!!! تو درس نخوانده می خواهی در باره احکام اسلام نظر بدهی!!!" □

اعتراض زنان روزنامه نگار ایرانی

رادیو اسرائیل در برنامه ۱۵ مهر خود گفت: "شماری از زنان روزنامه نگار ایرانی در داخل کشور با انتشار بیانیه بی در تهران نسبت به زیرپا گذاشتن حقوق انسانی زنان و کودکانشان و قوانین شرعی که که مرد را سالار و حاکم مطلق خانواده ها کرده و موجب موارد زیادی از قتل زنان و فرزندان توسط مردان در خانه ها شده اعتراض کردند. بانوان روزنامه نگار ایرانی در بیانیه خود نوشتند گویا برخی از مراجع قضایی و مسئولان بر این باورند که خانه یک چهار دیواری است که مردها حاکم مطلق آنند و نباید هیچ قانونی بر این مردان متخلف ایران حاکم باشد. در ادامه بیانیه زنان روزنامه نگار ایرانی آمده است تا هنگامی که چنین تفکرهایی بر مراجع قضایی ایران سایه افکنده باشد، شکنجه و قتل مهرنوش ها، علی ها و آریسن ها امری بدیهی است. این اسامی مربوط به کودکانی است که اخیراً توسط پدران خود در ایران به قتل رسیده و مادران آنها حتی جرأت شکایت به دادگاه را نیز نداشتند. زنان روزنامه نگار ایرانی در بیانیه خود که امروز بخشی از آن انتشار یافت وضعیت بسیاری از زنان و کودکان ایران را در لوای قوانین شرعی مردسالار فاجعه بار توصیف کرده و نوشته اند قاضی دادگاهها در موارد بسیاری پس از جدایی زن و شوهر کودکان بی پناه را به پدران بی صلاحیت، بیمار و بعضاً مجنون سپرده اند."

مجله زنان در شماره ۳۷ خود، ماجرای شکنجه آرین هشت ساله توسط پدر و برادر بزرگش را همراه با عکس شکنجه شده این دختر بی گناه را چاپ کرده است. وقتی پیکر شکنجه شده آرین به بیمارستان منتقل می شود، تلاش پزشکان مؤثر نمی شود و او پس از ۳۰ ساعت می میرد. مادر آرین می گوید: "آرین بدترین کتک را در دوران جنینگی، در نه ماهگی خورد و بدترین شکنجه را در نه سالگی دید."

طبق ماده ۲۲۳ قانون مجازات اسلامی رژیم "هر گاه بالنی نابالغی را بکشد، قصاص می شود" اما براساس ماده ۲۲۰ همان قانون، پدر یا جد پدری در مقابل کشتن بچه خود، به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم می شود. و اگر مادر مرتکب چنین قتلی شود، قصاص می شود.



عکس از عالیله مطلب زاده

آرین شکنجه شده، موهای کنده شده، اثر داغ در کف دست، آثار ضرب و جرح در صورت و شکستگی در ناحیه یک سوم فوقانی بازوی دست راست، قبل از مرگش در بیمارستان

مبارزات زنان در آسیا

--- ماندانا پورسهراب

دو عامل ورود سرمایه داری و رشد صنعت از یک سو و مبارزات ملی و استقلال طلبانه از سوی دیگر نقش حیاتی در بیرون کشیدن زنان از خانه و ورود آنها به عرصه تولید اجتماعی و مبارزات سیاسی در کشورهای قاره آسیا بازی کرد.

زنان برای اولین بار در طول مبارزات ملی و استقلال طلبانه توانستند هم چون یک گروه اجتماعی و به صورت متشکل در فعالیتهای سیاسی اجتماعی شرکت کنند. شرکت فعال زنان در جنبش تنباکو در ایران، جنبشهای مشابه علیه استعمار انگلیس در مصر یا هندوستان و سپس مشارکت زنان حتی در اشکال مسلحانه در انقلاب ملی. در ایران و چین و دیگر کشورها، در ارتقاء خواسته های زنان و عینی ساختن وجود و قدرت آنها در جامعه نقش حیاتی بازی کرده است. در حالی که مبارزات ملی عمدتاً برای کسب استقلال سیاسی صورت می گرفت مسائل و مطالبات زنان، از جمله حق تحصیل و حق رأی، زنان زیادی را به سوی فعالیتهای اجتماعی کشاند. در واقع عمدتاً این درخواستها بودند که حضور زنان در عرصه اجتماعی را قبل از ورود وسیع زنان به عرصه تولید اجتماعی در بخشهای صنعتی و خدماتی تداوم می بخشیدند. زنان معمولاً پس از هر خیزش سیاسی و انقلاب اجتماعی در منطقه دوباره به خانه ها فرستاده شده و حقوق وعده داده شده به آنها زیر پا گذاشته می شد. یکی از اساسی ترین خواسته های ملی گرایان و نیروهای مترقی در کشورهای آسیا، کسب حق تحصیل و حق رأی برای زنان بود. کسب این دو حق به عنوان سمبل نوگرایی و رهایی زن از جهل از اهمیت ویژه ای برخوردار بودند. بسیاری از جنبشهای کسب حق رأی در آسیا با جنبش سافرجیت انگلیس همزمان و در تماس بوده اند.

از اعطای حق رأی، تحصیل، کار و مالکیت، عمدتاً زنان مرفه و وابسته به طبقات برگزیده سود می بردند. اما این حقوق تا مدت طولانی در انحصار این طبقات باقی نماند. حق کار به فاصله کوتاهی موجب جذب توده وسیعی از زنان محروم این کشورها به بازار کار شد. نسل جدیدی از زنان پرورش یافتند. بخشی از دختران جوان خانواده های مرفه و نیمه مرفه و حتی خانواده های محروم، از طریق دستیابی به آموزش و کسب آگاهی به سمت مبارزات سیاسی جلب شدند. همین نسل بود که بعدها به عضویت احزاب سیاسی درآمد و از جمله برای مبارزه با نظامهای سرکوبگر به مبارزه انقلابی رو آورد. و بالاخره همین زنان فعال سیاسی بودند که با طرح حقوق زنان و سازماندهی (عمدتاً) جنب احزاب سیاسی، زنان طبقات محروم را با فعالیت متشکل و هدفمند آشنا کردند.

منصوری در کتاب چهره زن در جرائد مشروطیت از زنی گمنام می نویسد که در حالی که اسلحه ای زیر چادر خود پنهان کرده بود، به آخوندی که علیه ملی گرایان و زنان سخنرانی می کرد نزدیک شد و با شلیک گلوله ای او را از پای درآورد. از زنان پیشگام بسیاری از کشورهای مختلف آسیا در کتابهای تاریخ جنبش زنان نام برده می شود. به امید روزی که زنان تاریخ نویس ایرانی بتوانند با دیدی علمی و واقع بینانه و از نگاه زنانه تاریخ جنبش زنان کشورمان را بررسی کرده و به رشته تحریر درآورند.

جامعه قبیله ای یا مدنی؟

منصور امان

تاریخ گرایشهای سیاسی گوناگون از هنگام به قدرت رسیدن ملاحا تا به کنون را می توان هم زمان تاریخ جدال دو دیدگاه و نگرش متفاوت نیز نامید. ابتدا دیدگاهی که تلاش می کند دگرگونیهای مورد نظر خود را در کادر حاکمیت پیش برده و به انجام برساند و دوم تفکری که خواستها و اهدافش از ظرفیت سیستم فراتر می رود. زمینه عمل سیاسی تنها وجه مشترکی است که میان این دو می توان یافت و جدا از آن چه در خط مشی و چه در مقاصد، هر یک در حال حرکت به دو سمت مختلف، از یکدیگر جدا و دور می شوند. در حالی که نگرش نخستین در واکنش به تحولات جاری در حکومت، در مقاطع مختلف دلایل متفاوتی را برای نزدیکی بدان ارائه نموده است، در حاستگاه مواضع نگرانه پسین تغییر بنیادی حاصل نگردیده است.

با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری ملاحا، این کارزار سیاسی با همان مضمون گذشته اما در شکل نوین وارد مرحله دیگری شد. نیروهایی که پیرامون شورای ملی مقاومت متشکل گردیده اند این گزینش را گامی در جهت تحقق یا نزدیکی به شعارهای بنیادی خود یعنی دموکراسی، استقلال و عدالت اجتماعی ارزیابی نکرده و نشانه یا نشانه هایی از حل این تضادها را نیز در چشم انداز نمی بینند. از سوی دیگر طیف متنوعی از گرایشهای سیاسی (از سلطنت طلب تا جبهه ملی و توده ایهای جدید و قدیم)، به استقبال خاتمی رفتند و به گونه وسیعی به تبلیغ به سود خاتمی پرداختند. اغلب جریانها متعلق به این طیف، با صراحت از رئیس جمهور رژیم ملاحا به عنوان مسیحا نفسی یاد می کنند که آب تیره استبداد را به شراب کهنه دموکراسی بدل خواهد نمود. موجودیت خنثی این جریانها هنگامی آشکارتر می گردد که تلاش می کنند از سیاست در پیشه گرفته خود، برای هواداران احتمالی مردم، رهنمود عملی استخراج کنند و در نهایت تمام آن چه که به اندیشه شان خطور می کند دعوت به صبر و انتظار برای "جا افتادن" خاتمی و پرهیز از "زیاده خواهی و شتابزدگی" است. تفاوت رویکردهای این طیف در این رابطه با مواضع گذشته آنها در قبال رئیس جمهور قبلی ملاحا، رفسنجانی، در این نکته است که این بار تمام تخم مرغهای خود را در سبد خاتمی گذاشته و حتی آن مقدار ناچیز مشارکت خود در دگرگونیها را نیز به کنار نهاده اند و از همین رو می توان این گونه نتیجه گرفت که خط مزبور در نقطه پایانی یک روند رو به نزول، به موقعیت اپوزیسیونی خود خاتمه بخشیده و از این پس چه در داخل و چه در خارج از کشور، همسر، شریک و برادر ناتنی رژیم محسوب می شود. نگاهی به انتشارات، بیانیه ها و رویکردهای اینان پس از انتخاب خاتمی به روشنی بیانگر آن است که عدم جذب و حل آنها در ساختارهای دست ساخته آخوندی نه به دلیل عدم تمایل و اکره آنان که به خاطر روتشری رژیم است.

اما جبهه معاشات جویان تنها به هواداران علنی آن خلاصه نمی شود و به بخش دیگری نیز گسترش می یابد که پس از گزینش خاتمی با استناد به این گویا - تحول در وضعیت بالا و پایین جامعه، امکان استحاله رژیم را واقعی ارزیابی می کنند با این تفاوت که نقطه ثقل چرخش سیاسی - ایدئولوژیک رژیم را فشار همان نهادهای جامعه مدنی می دانند که خاتمی به ظاهر مدافع فعال شدنشان است. در یک نگرش سطحی ابتدا به نظر می رسد تفکر مذکور استدلالهای خود را خارج از کادر رژیم جستجو و کسب می کند، اما واقعیت این نیست زیرا در این دستگاه نظری، فاکتور نهایی و تعیین کننده استحاله یعنی ظهور جنبش اجتماعی، نه تنها مستقل و دینامیک نیست بلکه به رشته عوامل دیگری مشروط گردیده که اصلی ترین آن وعده های انتخاباتی خاتمی است. بنابراین سراسر آن چه که از این تز بدون حواشی و تزئینات باقی می ماند همان خط مشی دسته دیگر این جبهه در برابر نتایجی است که از انتخابات دوم خرداد می گیرد، آنان آشکارا به آخوندها سواری می دهند و اینان شرمگینانه باربری خود را در پس جنبش اجتماعی پنهان می سازند. از همین رو برخلاف هم سلکان دیگر خود که مشت شان باز و پشت و پتزیهای حقیر به نمایش گذاشته، این دسته را باید از

پشت جملات شکوهمند و شعارهای حماسی در تقدیس آن چه که در هر گام ترسنگها از آن فاصله می گیرند و با هر کلام به تکذیبش می نشینند بیرون کشید و به معرض داوری گذاشت، این مطلب تلاشی در جهت این مهم است.

پایه های نظری

دواستدلال محوری این دسته از معاشات جویان در توضیح شرایط عینی استحاله به ترتیب عبارتند از:

۱- انتخابات و تأثیر آن بر پروسه شکل گیری جامعه مدنی
۲- جناح بندی رژیم به چپ و راست اسلامی

در محور اول (به طور خلاصه) ادعا می گردد که:

الف) تلاش خاتمی و اطرافیانش در خلال مبارزه انتخاباتی برای کشاندن مردم به پشت سر خود که با تأکید بر افزایش نقش آنان در کادر "جامعه مدنی" شاخص می گردید، بیانگر تعریف نوینی از رابطه دولت و مردم خواهد بود.

ب) حضور مردم در انتخابات بر پایه این زمینه، حاکی از وارد شدن فاکتور توده ای در روند آتی تحولات سیاسی در کشور می باشد.

در هر دو بند یاد شده پیش فرض، شکل گیری اجزا و ساختارهای جامعه مدنی است که حضور و دخالت مردم را سازمان داده و مادی می سازد. این که موجودیت جمهوری ملاحا چه از حیث نظری و چه عملاً در تناقض با جامعه مداخله گر و تصمیم گیرنده قرار دارد موجب پریشانی خاطر هواداران این نظریه نمی باشد، مهم این است که کسی با هر نیتی، سخنی را به زبان آورده باشد آن گاه اسباب بزرگی فراهم می آید و دارالخلافه به جمهوری دموکراتیک تبدیل می گردد. اجازه بدهید در مرحله اول به بخشی از این تناقضات صرفاً در حوزه تئوریک مسئله به طور فهرست وار اشاره کنیم:
- جامعه مدنی با نهادهای اجتماعی تعریف و متمایز می گردد که ساخته و دستاورد بشر هستند و الزامات معین زندگی روزمره بدانها شکل داده و ضروریات ساخته است در مقابل ملاحا، جمهوری خود را حکومت الهی می دانند، حکومتی که به امر خدا استوار یافته تا مجری اوامر او باشد و از همین رویکردی ترین نهاد حکومت یعنی ولایت فقیه، به نیابت از سوی یک مقام الهی (امام زمان) رسمیت می یابد، در مقابل او پاسخگو است و به بندگان زمینی حساب پس نمی دهد.

- جامعه مدنی با به رسمیت شناسی مسئولیت فردی و اجتماعی انسانها برای سازمان بخشی وجوه شخصی و عمومی زندگیشان مفهوم پیدا می کند حال آن که حکومت الهی ملاحا، بندگان خدا را حتی برای توالف رفتن هم بالغ و عاقل نمی داند و لازم می بیند انبوهی مجتهد و مرجع تقلید را به حل و فصل آسین نامه ای جزئی ترین وجوه زندگی آنها بگمارد. کلام مقدس ملاحا عبودیت، جبر، تقدیر و تقلید است نه اختیار، مسئولیت و انتخاب.

- جامعه مدنی نهادهای خود را براساس مکانیزمهای موجود و شرایط حاضر شکل می دهد، و از همین رو هنگامی که این یا آن نهاد یا اجزای آن، همخوانی خود با محیط مادی پیرامونش را از دست بدهد قابل تغییر یا جایگزینی است، آیا در مورد حکومت ملاحا و ساختار و قوانین الهی و لایتغیر آن می توان همینگونه سخن گفت؟

- جامعه مدنی بر پایه قوانین و شرایطی شکل می گیرد و تعریف می شود که چارچوب زندگی اجتماعی آنها را مدلل و قابل درک و توضیح ساخته است و آگاهی از چند و چون آنها، چگونگی نضج گرفتن و ضرورت حضورشان به سادگی میسر است. ملاحا اما حکومت خود را با فرامین و احکامی اداره می کند که برای یافتن یک انسجام منطقی میان آنها می بایست چهارده قرن به عقب بازگشت.

- جامعه مدنی یعنی آن گونه نظامی که نهادهای شکل گرفته شده در آن وظیفه کنترل و جابجایی قدرت را به عهده می گیرند. حکومت مذهبی اما مشروعیت خود را از آسمان گرفته و توسط میانجیهای خدا و امت (ملاحا) نمایندگی و کنترل می شود.

- در نهایت جامعه مدنی برخلاف جامعه مبتنی بر دین به تابو، اعتقاد کور، آداب و رسوم بدوی و قوانین فرامین برای پذیرش یا تبعیت از خود نیازی ندارد.

اما بگذارید فرض کنیم مبانی و مادی ایدئولوژی ملاحا به هیچ روی در تایید یا تکذیب جامعه مدنی قرار نگرفته و حکومت آخوندی نوع واقعا موجود آن محسوب می گردد!

خوب پس باید به بررسی درصد شانس تحقق پروژه این جامعه از زاویه امکانات عملی و مادی موجود پرداخت و برای این امر هم ابتدا می بایست ساختار حکومت آخوندی، یعنی مجموعه متشکل و ارگانیک که گویا قرار است با جامعه مدنی، نهادها و تأثیرات آن همزیستی داشته باشد، پرداخت:

اگرچه تصمصیم گیری

در رأس هرم قدرت حکومت، ولایت فقیه قرار گرفته که اگر چه دامنه نفوذ آن پس از مرگ خمینی محدودتر گردیده اما کماکان ستون فقرات رژیم محسوب می شود که کارکرد سایر ارگانهای حکومتی توسط آن توجیه شده و موضوعیت می یابد. ولایت فقیه رهبری "امت" به طور کلی را در دست دارد، به بیان روشنتر ارگانهای پیش بینی شده در قانون برای اداره امور نیز با هر رتبه و اهمیت در همین کادر قرار می گیرند. قانون اساسی رژیم به صراحت بر این فراچاپگاه تأکید کرده و پدیده مذکور را نه به مثابه قرارداد تابع شرایط، که به عنوان اصل بدیهی و خودزای حکومت دینی تدوین نموده است. در نتیجه این قانون یا سازمانهای پیش برنده آن نیستند که به جایگاه مزبور مشروعیت می بخشند بلکه برعکس، ولایت فقیه است که آنها را مشروع می کند و رسمیت می دهد. رابطه مذکور در عمل بدین معنا است که هیچ قانونی یا ارگان قانونی - صرف نظر از جوهره و گرایش - به خودی خود تحت این عنوان، مکانیزم تنظیم کننده یا اجراکننده نمی یابد. مداخله مستقیم ولی فقیه برای از اعتبار ساقط نمودن قوانین رسمی خود رژیم و تحمیل قراردادهای خودساخته به جای آنها نمونه های بسیاری دارد که از جمله آنها می توان به حذف کاندیدای نیروهای دموکراتیک و انقلابی، مسعود رجوی، در اولین انتخابات ریاست جمهوری، خلع بنی صدر، اولین رئیس جمهوری ملاحا یا اعلام جنگ به مردم کردستان اشاره کرد.

به این ترتیب، هنگامی که حتی دایره اختیارات نهادهای رسمی حکومت عملاً از اداره امور جاری فراتر نمی رود و مدال امتیاز اتخاذ تصمیمات استراتژیک و جهت ساز به جیفه قبای ولایت قلاب شده است، نقش واقعی سازمانهای اجتماعی، نهادهای غیر رسمی - که بدون آنها جامعه مدنی متصور نیست و فلسفه وجودشان با کنترل دموکراتیک قدرت توضیح داده می شود - چه خواهد بود؟ در حالی که رژیم ملاحا بقای نوزده ساله خود را اساساً مدیون فقدان چنین نهادهایی می داند به کدام دلیل منطقی باید تن به حضور رقبای اینگونه خطرناک در صحنه سیاست و اجتماع بدهد؟

ارگان نیرومند دیگری که به ویژه پس از پایان دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، در الیگارشی رژیم جایگاه حساسی را اشغال می کند، مجمع تشخیص مصلحت نظام می باشد و همانگونه که از نامش پیداست وظیفه تعیین مصالح عالی نظام را به عهده دارد. عبارت "مصلحت" همانقدر غیر دقیق و تعریف ناشدنی است که خود این ارگان! باید توجه داشت که وجود چنین نهادی حتی در قانون اساسی ملاحا هم پیش بینی نشده است و ولی فقیه قبلی با استفاده از اختیارات تقریباً نامحدود خود، برای ایجاد توازن میان دولت، شورای نگهبان و مجلس دست به اختراع آن زد. از این رو می توان به خوبی دریافت که برای دستگاه سیاسی رژیم فراتر از قانون و مصوباتی که ارگان قانون گذاری به تصویب می رساند، مصالح یا سود و زیانهای وجود دارند که تعیین آنها از نرهای متعارف پیروی نمی کند و تشخیص شان تنها به عهده نزدیکترین وابستگان به خود می باشد. این خطی پیچیده نیست که دریافت شود عالی ترین مصلحت هر نظامی در رشته اموری نهفته است که بقای آن را تضمین کند. روش سیستمهای دموکراتیک برای تامین این امر به جریان انداختن و دخالت دادن گروههای مختلف اجتماعی در حوزه های گوناگون زندگی اجتماعی است، رژیم ملاحا این کار را با حذف مردم و قیم قلمداد کردن خود انجام می دهد و به همین دلیل نیز مجمعی برای اتخاذ تصمیمات خودسرانه و بدون "مزاحمت" مردم جعل کرده که دقیقاً با اهدافش برای باقی ماندن بر سریر قدرت هماهنگی دارد (این که آقای رفسنجانی یا پاسدار رضایی، رئیس و عضو مجمع بر پایه کدام استانداردها و معیارها مصلحت نظام را تعیین کرده و

جامعه قبیله ای یا مدنی؟

→

دستگاههای اجرایی را کوک می کنند اگر چه امر چندان مهمی نیست ولی برای تدقیق موضوع شاید به اندکی موشکافی نیاز داشته باشد اما از آن جا که مباحثات جویان شرمگین، درونمایه ساختارهای سیاسی جمهوری مالا را حاشیه ای بر متن می دانند و بحث آکادمیک پیرامون فرم را ترجیح می دهند ما نیز در همین کادر به ظرفیتهای ارگانیک حکومت می پردازیم.

نتیجه آن که علاوه بر ولی فقیه، نهاد دیگری نیز وجود دارد که خارج از مدار قانونیت رژیم به حکومت کردن می پردازد، پایه تصمیم گیری اولی جن و انس هستند و او اوامرش را فقط نزد مقام ربوبیت توحیه می کند و این یکی به "مصلحت نظام" استناد می ورزد و وضعیت زمینی ولایت محسوب می شود. در هر حال، رویدادهای سیاسی، تحولات اجتماعی و اوضاع اقتصادی هر یک به سهم خود بر این "مصلح" یا بهتر بگوییم "منافع" تاثیرگذارند، آنها را به مخاطره می افکنند یا حفظ و تقویت می کنند. پروسه منحول جامعه، تشخیص منافع نظام را پیشاپیش به ویژگی عدم تعین آراسته کرده و آن چه که در انتهای هر رویداد یا دوره تعیین کننده به عنوان مصلح رژیم توسط این مجمع مشخص می گردد در حقیقت وانگشی آتی به وضعیت موجود برای حفظ یک وضعیت تاریخی خواهد بود. بنابراین تصمیمات خلفای مجمع با کلیه خطوط و ساختارهای مدون و برنامه داری که براساس داده ها و تجربیات خود و دیگران تنظیم شده باشد - حتی اگر در چشم انداز با آنها مشترک باشد - در تناقض قرار می گیرد. کما این که مجمع با سلب اختیارات قانونی دو نهاد دیگر رژیم (مجلس و شورای نگهبان) موجودیت می یابد. با حساسیت ارگانی با نهادهای اجتماعی جامعه مدنی نیز با حساسیت بیشتر به همین ترتیب به براساس جایگاه حقوقی یا اخلاقی آنان که میزان سازگاریشان با "مصلحت نظام" خواهد بود امری که چگونگی کارکرد (محدودیت، آزادی عمل) و تأثیرات (تبدیل مطالبات به موضوع سیاست و حقوق به رسمیت شناخته شده) آنها را تا حدود زیادی تعیین خواهد کرد.

نهاد دیگر کنترل رژیم شورای نگهبان است که وظیفه انطباق مصوبات مجلس مالا با احکام دینی و شرع و نیز تشخیص صلاحیت کاندیداهای مجلس و ریاست جمهوری را به گردن دارد. معمولاً هر نظامی که قانون اساسی خود را جدی بگیرد، ارگانی نیز برای تفسیر آن و رسیدگی به شکایاتی که این یا آن مصوبه نهاد قانونگذاری را قرار دولتی را مغایر یا اصول مطروحه در قانون اساسی ارزیابی می کنند، پیش بینی کرده است. اما در هیچ کجا نمی توان حکومتی را سراغ گرفت که ارگان مذکور در آن نه به قانون اساسی رژیم بلکه به اصول و مقررات یک مذهب به خصوص استناد ورزد. این ساختار فقط می تواند در چارچوب رژیم خلق شود که هر حرکت آن برای قانونیت بخشیدن به خود، عملی در جهت به استهزا گرفتن قانونیت به طور عام است و گرنه داوری میان قوانین چه ارتباطی به آئین نامه های مذهبی و تفکیک کاندیدها دارد! با نگاهی کوتاه به نقش این ارگان در محدود نمودن هر چه بیشتر همان نمایشات انتخاباتی رژیم، به خوبی مشخص می گردد که وظایف دیگر آن نیز تا چه حد در بخشیدن نظم قانونی و متعارف (با استانداردهای خود رژیم) به رابطه بالا و پایین یاری رسانده و می رساند. تأثیرات مادی نهادهای جامعه مدنی برای ورود به دایره تنظیمات وضع شده حکومت می بایست از این سد نیز بگذرند و تجربه ثابت کرده آن چه که به توشیح فقها و حقوقدانان شورای نگهبان مفتخر می شود درخور تنها جایی که نیست، دهه پایانی قرن بیستم است.

ارگانهای سرکوب

نیروهای سپاه و بسیج، خیل مامورین محلی در ادارات، ارتش، دانشگاهها، مدارس و هر آن جا که بیش از دو تن اجتماع کنند، وزارت اطلاعات، شعبه های سیاسی - عقیدتی، مامورین حفاظت و پاندهای مسلح خصوصی امام جمعه ها و روسای مراکز پر نفوذ دولتی و غیر دولتی، دستگاه دادستانی و زندانها بخش مهم دوائر سرکوب رژیم را تشکیل می دهند که مروری کوتاه بر تجارب گذشته و روزمره،

چگونگی و ماهیت عملکرد آنان را بی نیاز از هر توضیحی می سازد. اگر بپذیریم که چنین جنون گسترده ای به حبس و کشت و کنترل ریشه طبیعی نداشته و محصول یک شرایط غیر عادی است که رژیم از ابتدای قدرت گرفتنش برای حفظ آن به هر وسیله ای متوسل شده بنابراین می توانیم نتیجه بگیریم تا زمانی که شرایط مزبور بر کشورمان حاکم باشند، دستگاههای سرکوب نیز کارکرد خودشان را خواهند داشت. فهم این مسئله در کشوری که دامنه فشار و تحمیل حتی نزدیکان خود رژیم را نیز در برمی گیرد و جدالهای خصوصی و لشکر کشیهای محلی خبر از گرایش استقلال جویانه ارگانهای سرکوب می دهد، نباید دشوار باشد. نهدانه شدن سرکوب در جمهوری مالا برای جلوگیری از شکل گرفتن نظرها و گامهایی است که حکومت دینی برمی تابد، مردم را امت ملا ولی نمی دانند و بر یک کلام به ارزشهایی بالاتر از طهارت و نجاست اعتقاد دارند. این همان وضعیت است که آخوندها در برابرش آدم و ارگان چیده اند.

حال اگر کسی با این تفصیلات هنوز فکر می کند با شعارهای انتخاباتی خاتمی می توان پرچم جامعه مدنی را برداشت و چندخیابان آنرفتر در جمهوری نهادهای دموکراتیک به اهتزاز درآورد. واقعاً باید فکری به حالش کرد. مانع پی ریزی شرکت و دخالت مردم در زندگی اجتماعی، فقدان اظهارات فرصت طلبانه این یا آن مقام حکومتی نبوده و نیست، سدهای مذکور در استخوانبندی رژیم و ساختارهایی که او برای بقای خود برپا ساخته، نهفته اند. ارگانهایی که کارکرد محوری آنها به تمرکز قدرت و انحصاری ساختن آن به سود یک لایه اجتماعی که اقلیت ناچیزی را تشکیل می دهد، خلاصه می شود. تغییر آرایش این ارگانها و یا سطحی تر از آن جایجایی مسئولین شان حتی به اندازه یک سر سوزن هم عملکرد و فلسفه وجودی آنها را دگرگون نمی سازد. لجن رویی حوض، تنگنای شناکردن در آن حل نمی کند. تحول در رابطه دولت و مردم و بازپرداخت آن بر بنیان نهادهای دموکراتیک و سازمانهای اجتماعی هنگامی صورت خواهد پذیرفت که ابتدا تکلیف جامعه قبیله ای مالا با کلیه ارگانها و تشکیلاتهایش روشن شود. تنها یک فانتزی نیرومند می تواند همزیستی روابط مدرن و تمدن گرایانه را با دارالخلافه هزارتوی مالا تصور کند. در دنیای خاکی که برای چیرگی بر مشکلات اجتماعی می بایست به دنبال راه حلهای واقعی گشت اما خیال پردازی و ببینی - چه - می شود مکان زیادی نمی تواند اشغال کند.

استدلال "حضور مردم در انتخابات" و از آن ورود فاکتور توده ای به صحنه سیاسی نتیجه گرفتن نیز یکی از همان رویاهای زیبایی است که معمولاً هنگام چرت پاپیزی زیر گرمای مطبوع خورشید آبان، به خواب استحاله چپها می آید. همان گونه که پیشتر گفته شد اگر قرار است خواست و نظر مردم به یکی از شروط اصلی پروسه تصمیم گیری تبدیل گردد و یا به عبارت دیگر حضور آنها در صحنه بازتاب مادی داشته باشد، می بایست ابتدا فضای شکل آنان پیرامون موضوعاتی که درپهچ ورودشان به سیاست و گستره اجتماع محسوب می شود، فراهم گردد و بتوانند اتحادیه ها، کانونها، احزاب، سندیکاها، انجمنها و... خود را به وجود بیاورند و فضای خالی میان حکومت متشکل و مردم پراکنده را پر کنند. سپس آنها باید بتوانند کارکرد واقعی خود یعنی کنترل غیر مستقیم قدرت و توزیع آن را بیابند و عملی سازند. مردم می توانند (با هر تعداد) در این یا آن انتخابات قانونی شرکت کنند اما آیا قادرند بدون مواجه با فشار و سرکوب دولتی در فعالیتهایی شرکت کنند که رژیم مهر قانونی به آنها زده است؟ جالب اینجاست که اغلب مبلغین بیست یا سی میلیونی شرکت مردم در انتخابات اعتراف می کنند که رای توده ها به خاتمی رای اعتراضی به رژیم و کاندیدای مورد نظر آن بوده است و این به معنای آن است که برخلاف استحاله جویان، مردم هیچگونه توهمی نسبت به شعارهای انتخاباتی خاتمی و جامعه مدنی او نداشته و از فرصت به دست آمده برای ابراز مخالفت با نظامی سود جسته اند که از آنان سلب اختیار کرده و سد راه اعمال و انتقال نظارت واقعی شان گشته است.

چپ و راست اسلامی

افسانه جناح چپ رژیم مالا آنقدر تکراری، مبتذل و ملال انگیز است که پیش از پرداختن بدان باید از خوانندگان

"نبردخلق" غدر تقصیر جست. ولی چه باید کرد هنگامی که اینان توجهی به مباحثات گران بدانگونه تھی است که ناچار استخوانهای پوک "خط امام" و راه الیافنفسکی را نبش قبر کرده و حلوا، حلوا می کنند. زمانی برای مبتکرین اصطلاح چپ آخوندی یعنی حزب توده، جناح مزبور با معیار دشمنی با امپریالیسم یا بهتر بگوییم با رقیب درجه یک اتحاد شوروی، ایالات متحده شاخص می گردید و البته برای انتساب این تیتز دلایلی نیز داشت که از آن جمله اند اشغال سفارت آمریکا، قطع روابط تجاری و دیپلماتیک با این کشور، مخالفت با مذاکره و گفتگو با آن و غیره، حال بگذریم که حزب مذکور کلیه این اقدامات را از زاویه "شمال" می دید و به تنها مطلبی که توجه نمی کرد ماهیت عوامفریبانه و کاذب آنها بود.

بنا به دیدگاه مباحثات جویان شرمگین، ملاک شناسایی چپ آخوندی در دوره کنونی گرایش آن به سوی به رسمیت شناختن حقوق فردی و اجتماعی مردم می باشد. اما اینان برخلاف حزب توده حتی از ارائه همان چند دلیل آبیکی هم برای اثبات نظریه شان عاجزند و مدام هجویات فلسفی نمایانه سروش یا اظهارات دو پهلوی خاتمی را حجت می گیرند و یا در بهترین حالت، ستون "الو، سلام" روزنامه سلام را به مثابه مانیفست دگراندیشی و آزادمنشی بسر سینی دموکراسی به یکدیگر تعارف می کنند. کسانی امروز مبشران آزادی و دموکراسی معرفی می شوند که دیرگاهی پیش، زمانی که کلاهان هنوز مرفم داشت، از هیچ اقدامی برای پی اعتبار ساختن دستاوردهای دموکراتیک انقلاب بهمن فروگذار نکردند. در شکل گیری دسته های سازمان یافته چماقدار و باندهای سیاه یعنی هسته های اولیه وزارت اطلاعات کنونی نقش اساسی داشتند، مبتکر حمله به اجتماعات و تظاهرات و پوزش به مطبوعات و احزاب بودند، سرچنبدان اصلی تحمیلات فرهنگی به زنان، جوانان، کارمندان، کارگران و... محسوب می شدند، مدافعین و کارگزاران سرکوب خوین پس از سی خرداد بودند. حامیان و مبلغین جنگ خانمانسوز به شمار می آمدند و خلاصه کنیم هر جا و هر زمان که رژیم کمر به مقابله با جنبش توده ها و مطالبات دموکراتیک آنها بسته، همین سگهای هار "خط امام" را کیش داده است. پس به راستی چه اتفاقی افتاده که امروز دشمنان سوگند خورده دموکراسی به هیئت دموکرات" و "دگراندیش" معرفی می شوند و یکی از شروط پی ریزی جامعه مدنی قلمداد می گردند؟ دموکرات شدن امثال بهزاد نبوی و هادی غفاری همانقدر جدی است که شوخیهای ملا نصرالدین! در حقیقت قضیه این است که با کنار نهاده شدن این جریان از قدرت توسط جناح رسالت و رفسنجانی، تلاش آن برای بازپس گیری مواضع و منافع از کف رفته، به طور عمده از کانال موج سواری بر اعتراضات و ناراضیتهای موجود در جامعه صورت گرفته است. اما این تاکتیک مانع از آن نشده که چپ آخوندی حتی یک بار نیز به حمایت از هنرمندان و نویسندگان برخیزد یا حتی یک بار حمله چاقوکشها به زنان را محکوم سازد. قتلهای پنهانی داخلی و عملیاتی تروریستی در خارج گویا موضوع جامعه مدنی فلاژهای ورشکسته به تقصیر محسوب نمی شوند.

انصاف داشته باشیم، چماقداران دگراندیش! خود هرگز ادعا نکرده اند که مدافع دموکراسی و نهادهای دموکراتیک با استانداردهای قرن بیستمی هستند، برعکس همواره تکرار نموده اند که خواهان آزادی در چارچوب نظام و برای هواداران آن می باشند. این کاسه های داغ تر از آتش هستند که برای کالای خود هویت تقلبی سرهم بندی می کنند و از آن مجسمه آزادی می سازند. آقای خاتمی می گوید: "رای مردم به من، رای به نظام بوده است" و برای اثبات این گفته، اعضای کابینه خود را با همان ملاکهایی انتخاب می کند که پیش از او رایج بوده است، جایی برای رهبر، جایی برای سپاه، گوشه ای برای اطلاعات، کنجی برای از ما بهتران و به همین ترتیب تا به آخر و با همین ترکیب کابینه اش را به مجلس می برد و رای اعتماد هم می گیرد. حال آن کابینه نقش داشته باشند یا این که به خاتمی فراخوان مقاومت در برابر فشارهایی می دادند که گویا برای تحمیل یک یا چند وزیر صورت می گیرد و با نگرانی از روز واقعه، روز معرفی کابینه خاتمی در مجلس سخن می گفتند. همه دیدیم که چه بقیه در صفحه ۱۴

تنهاره رهایی

علی ناظر

چندیست که صفحه دیدگاههای نبرد خلق تبدیل شده است به صحنه ی کشاکش دو تفکر، آنهایی که مبارزه مسلحانه را هنوز که هنوز است تاکتیک محوری مبارزه دانسته، و دیگری که مبارزه مسالمت آمیز را در این مقطع از زمان "تنها ره رهایی" می دانند. تا به آنجایی که به نبرد خلق برمی گردد، با نشر این دیدگاهها، به کادری جوان و طرفداران سازمان و مقاومت ملی کمک می کند که آگاهانه تعیین موضع کنند. ولی بحث تئوریک یک مقوله است و ترویج یک خط (که در تضاد کامل با خط سازمان است) چیز دیگر.

بسیاری معتقدند که اگر نویسندگان و روشنگرانی که در صفحه دیدگاهها به قلم فرسایی تن می دهند گامی در راه برجسته کردن عقاید سازمان و یا مقاومت ملی بر نمی دارند، چوبی هم لای چرخ آن نگذارند. البته ناپیستی کتمان کرد که انتقاد به سازمان و یا مقاومت ملی یک امر اساسی و غیر قابل معامله است. نیروی رهبری کننده، اگر از عقاید اعضا و طرفدارانش که نمایانگر افکار عمومی هستند با خبر نباشد، نمی تواند به تنهایی بدنه مقاومت را به جلو حمل کند. طبیعتاً، انتقاد علنی از سازمان و مقاومت ملی، رابطه کادر و رهبری را هرچه زنده تر نگاه می دارد. ولی، این انتقادات زمانی سازنده می تواند باشد که کادر و نیروی طرفدار تن به حداقلها داده و خط استراتژیک سازمان و مقاومت ملی را پذیرفته باشد. ناگفته مشخص است که خط هسته رهبری کننده منتج از جمع بندی تمام پیشنهادات، و انتقادات سازنده و دموکراتیک می باشد، و دقیقاً به خاطر همین دلیل است که منتقد (کادر یا طرفدار) در مواردی که انتقادش به خط اصولی سازمان و یا مقاومت ملی ارتباط پیدا می کند دو چاره بیشتر ندارد، یا بایستی آن خط را بپذیرد، و یا به دنبال کار خود رفته و پلاتفرم خود را احداث کند و در راه ایده و آرمانی که با خط اصولی سازمان و یا مقاومت ملی تضاد اساسی دارد، کوشا باشد. طبیعتاً اگر راه و روش وی درست باشد سازمان و جبهه ی او پویا و سرزنده خواهد شد و اگر هم ریشه ای در جهالت گزیده باشد بی شک یا نابود خواهد شد، یا فرسوده و پاسبی، و یا خائن و ضد خلق.

به جاست که به چند نقل قول مراجعه کنیم تا شاید مبحث فوق به صورتی ضمنی باز شود:

مهدی سامع در کتاب تداوم (ص ۴۳) می گوید: "من معتقدم مبارزه مسلحانه اکنون هم اگر چه خصلت تبلیغ مسلحانه ندارد و تاکید دارم که اگر چنین خصلتی به این مبارزه مسلحانه بدهیم خطاست، اما کمکان شکل اصلی مبارزه است که سایر اشکال مبارزه پیرامون آن رشد، گسترش و بقا داشته و مؤثر خواهند بود." به زبانی ساده و گویا، شاید سازمان کوچک باشد، شاید بعد از دهها خیانت و حرکت اپورتونیستی، و شاید به علت کمبود نیروی کادر آموزنده نظامی، نتواند در این مقطع از زمان دست به عملیات مسلحانه گسترده بزند، ولی دلیل بر این نیز نخواهد بود که صحیح ترین راه موجود، یعنی مبارزه مسلحانه را به زیر علامت سؤال برده و مشوق راهی بشویم که رژیم را که دستانش تا مفرغ آغشته به خون هموطنان ماست، مطهر جلوه دهیم.

ش.مهربان، در کمال نامهربانی (هر چند از روی حسن نیت) مقاومت را به آن سوی تمایل می دهد. البته ش.مهربان را نمی شناسم، ولی خطش روشن است. خود او، امکان دارد آدم چپی باشد، ولی خطش در راست ترین حد ممکن است. در عین حالی که بایستی پذیرفت که وی فردیست شجاع، چرا که افکار راست خود را در نشریه ای چپ به چاپ می رساند و از پیامدهای آن هم هراسی ندارد، ولی شجاعتش در پس کلماتش محو می شود. طبیعی است که وی معتقد به تفکرش می باشد، ولی اعتقاد به تفکر فقط یک کفه ی ترازو است. طرف دیگر آن طرفداری از خط سازمان است. البته این بدان منظور نیست که هر کسی که در صفحه دیدگاهها می نویسد بایستی صد در صد به خطوط سازمان معتقد باشد و برای سازمان سینه بزند و هورا بکشد، ولی در عین حال مفروض است که تضاد در حداقل است، نه در حادترین شکل ممکن.

ش.مهربان در نبردخلق ۱۴۸ (صفحه ۱۱) می نویسد: اگر در رژیم شاه سیکل مبارزه از مسی مسالمت آمیز (دوران مصدق) به قهرآمیز بوده است، در شرایط فعلی انقلاب می تواند معکوس باشد. یعنی رسیدن به مسی مسالمت آمیز از پس پشت سر گذاشتن مسی قهرآمیز. مبارزه نتیجه مهم است نه فرم مبارزه. مبارزه مسالمت آمیز نه از موضع ضعف بلکه از روی آگاهی و مسئولیت پذیری در دستور کار قرار می گیرد.

همان گونه که می بینیم، ش.مهربان، خارج از خط اصلی صحبت می کند. دیگر بحث بر سر اختلاف "سلیقه" بین "من" و "تو" و "او" نیست، بحث بر سر تسلیم است. تسلیم به این که راه "ما" غلط است، تسلیم به این مقوله که با "تو" (رژیم) می شود صحبت کرد، تسلیم بر سر این موضوع که "خط توده و اکثریت هم چندان غلط نبوده است." حتی اگر هم این "تسلیم خواهی" ناخودآگاه و غیر عمد بیان شده باشد.

ش.مهربان درست گفته که مبارزه مسالمت آمیز در زمان مصدق دیگر جواب نداشته است، ولی به این پارامتر اشاره نمی کند که چرا. به این نمی پردازد که چه شد که رهبران سازمانهای دموکرات کنونی دست به اسلحه برده و مبارزه مسلحانه را در دستور کار قرار دادند. مگر خودکشی افتخار است؟ خوب اگر بشود با دیکتاتور صحبت نمود که برداشتن اسلحه بی معنی و احقانه است. همان طور که استفاده از واژه ی "دیکتاتور" برای رژیم حاکم هم بی معنی می شود. چرا که رژیم حاضر است با تو مسالمت آمیز گفتگو کند، و یا به زبانی دیگر با تو "گفتگوی انتقادی بکند." البته ش.مهربان به سازمان و مقاومت ملی می گوید که "شما" بیایید و با رژیم "گفتگوی انتقادی بکنید" و نادیده می گیرد که این "خط" سوخته است.

ولی به طور مشخص بایستی از "ش.مهربان"ها پرسید که آیا خاتمی حاضر است که اسلحه اش را به کناری گذاشته و همان طوری که در مقاله "تضمین ضروری" (نبردخلق شماره ۱۲۹ صفحه ۱۱) گفتم، خود را به دادگاه خلق بسپارد و بگذارد که دادگاه در مورد او تصمیم بگیرد؟ اگر این بشود، مبارزه قهرآمیز می تواند، با در نظر گرفتن شرایط لازم وارد فاز مسالمت آمیز بشود. ولی برای "چرخش" این "سیکل" (از مسلحانه به مسالمت آمیز) بایستی ببینیم که چه چیزی "چرخش" پیدا کرده است؟ چرا مقاومت ملی، وقتی که رژیم در همان موضع خود باقی مانده است، بایستی "بچرخد"؟ و چرا بایستی "اول" بچرخد؟

چگونه می شود از "موضع قدرت" وارد مذاکره شد، وقتی که اسلحه ات را تحویل داده ای و رژیم

دست به اسلحه جلویت شاخ و شانه می کشد؟ این دیگر چگونه "آگاهی" ای است، که آگاهانه تمامی سنگرهایت را تسلیم کنی؟ ش.مهربان تاکید دارد که نوع مبارزه مهم نیست بلکه نتیجه اش مهم است. ولی به این نمی پردازد که "مبارزه" با "چه کسی" و با "چه" ماهیتی؟ "مبارزه" برای "چه هدفی"؟ و گویی فراموش می کند از بالا، (بدون در نظر گرفتن مدار "۳۳" درجه) بمب روی سرت می اندازد، به دامن فرانسه و هلند، و آلمان و تازگیها مالزی و روسیه آویزان می شود تا تو را در منگنه قرار بدهد. و تازگیها هم، آمریکا، سازمان مجاهدین را در لیست تروریستها قرار می دهد (گویی که معنای تروریسم و دموکرات مسلح را قاطی کرده باشد، چرا که تا همین چند سال پیش "کنترا"ها "آزادبخواه" بودند چون پول از آمریکا می گرفتند، ولی وقتی به مجاهدین که ۳۲ سال جان در راه آزادی ایران و خلق نهاده اند، می رسد تروریست می شوند، و بدتر از هر چیز دیگر همه ی آنها ی که ادعا دارند

سکوت را بهترین راه برای تبرئه خود می بینند). همه ی اینها برای این که تو را در منگنه قرار بدهند، تا بپذیری که "سیکل" باید بچرخد. و حال ش. مهربان می گوید که فرم مبارزه مهم نیست؟ چه طور برای دشمن مهم است، ولی وقتی به "ما" می رسد مهم نیست؟ چرا ش.مهربان همین نامه را برای خاتمی نمی نویسد که "جناب، به پاسداران چانی ات بگو که اسلحه هایشان را به ارتش آزادیبخش ملی ایران تحویل بدهند، و با مقاومت ملی مسالمت آمیز برخورد کنند؟" اصلاً از مقاومت ملی هم فاکتور بگیریم، به خاتمی بگوید که با "مردم" مسالمت آمیز برخورد کند. زنان را به حال خود بگذارند، کودکان را شستشوی مغزی ندهند، جوانان را به بی کاری و اعتیاد سوق ندهند، درهای زندان را باز بگذارند، چماق به دستان را تویخ بکنند، مال اندوزان را مؤاخذه بکنند، و "ولی فقیه" را از منبر دیکتاتوری به پایین بکشانند. از این مسالمت آمیزتر که نمی شود؟ و از آن جایی که خاتمی طرفدار "حکومت قانون" هم است، انجامش بایستی کار آسانی باشد. اگر او نتواند به این خواسته "صلح دوستانه" ش.مهربان تن بدهد هیچ کس نمی تواند.

ولی، اعضا و طرفداران مقاومت ملی، تا به آن روز که ش.مهربان جواب خود را بگیرد، یک راه بیشتر در جلوی خود ندارند: باید هر چه بیشتر به انسجام کادر نظامی سازمانهای دمکرات درون شورا یاری برسانند. اگر هم نمی توانند و یا نمی خواهند، از چوب لای چرخ مبارزه مسلحانه گذاشتن خودداری کنند. تا به آن جایی هم که به ش.مهربان برمی گردد، اگر وی فکر می کند که پیشنهاد فرستادن به خاتمی کاریست عبث، چرا که خاتمی گرگی است در لباس میش، پس چاره ای نخواهد داشت به جز انتقاد از خود.

ما مدعیان "روشنتر" دیدن مسائل سیاسی - اجتماعی ناپیستی با دیدن یک چراغ کم سوی سبز، ساده لوحانه، تمام خطوط سازمانی و شورایی، و تاریخچه و علت مبارزه را به فراموشی بسپاریم، چرا که بحث دیگر بر سر این نخواهد بود که رژیم چرخیده یا نه، بلکه آیا "من" چرخیده ام یا خیر؟ و خلاصه این که "راستی" در جلد "چپ" هستم و یا "چپی" که راهش را گم کرده و به کوره راه "راست" افتاده است؟

در باره دین، اخلاق و سیاست

(۱)

نوشته هرمان فیلیپسه
مترجم: رامین فراهانی

توضیح: نوشتار زیر ترجمه فصل نخست کتابی است به نام *ATHEISTISCH MANIFEST* یا "بیانیه کفر" که در سال ۱۹۹۵ در هلند منتشر شده است. نویسنده کتاب *Herman Philipse* استاد عالی فلسفه است. او در نتیجه گیری نوشتار خود پس از نفی اقتدار مذهبی، نظام سیاسی دموکراتیک را به عنوان ناظر اخلاقی جامعه معرفی می کند؛ حال آن که از دید من، روشنفکران این نقش را بر عهده دارند. به هر حال این اختلاف نظر، با توجه به ارزشهای نوشتار او، مانع از ترجمه آن نشد.

مترجم

"اگر خدا وجود نداشته باشد، همه چیز مجاز است." این جمله را ایوان در رمان برادران کارامازوف اثر داستایوفسکی می گوید. داستایوفسکی در واقع از طریق شخصیت رامان سخنی می گوید، چون او هم بر این عقیده سنتی بود که دین زیربنایی ضروری برای اخلاق است. از دید نیچه نیز ارزشهای سنتی غربی بر ایمان به خدا متکی هستند. نیچه خدا را هم چون والاترین ارزش می دانست که ارزشهای دیگر مثل یک رخت آویز، بر آن آویخته اند. اما متأسفانه خدا مرده است. ما باید او را حول و حوش سال ۱۸۵۰ (در هلند بالغ بر یک قرن پس از آن)، در نتیجه از دست دادن ایمانمان، کشته باشیم. از آن جا که ارزشهای ما بر خدا متکی هستند، پس از مرگ او این ارزشها ناتوان می شوند. فرایندی دهشتناک و طولانی که نیچه نیلیسم می نامید. داستایوفسکی و نیچه در تشخیصشان به نتیجه یکسانی می رسند: به سستی گراییدن اخلاق که آنها قصد تبیین آن را داشتند باید ناشی از افول مذهب مسیحیت باشد. مسیر آنها تازه در جایی از یکدیگر جدا می شود که صحبت بر سر راه حلی برای مسئله افول اخلاقی است. در حالی که داستایوفسکی رویای یک نظام الهی را در سر داشت، نیچه از نظریه رادیکال ارزشگذاری دو باره تمامی ارزشها سخن می راند که قیام بردگان را از دید اخلاقی ناممکن خواهد ساخت و حق فویرترین و نابغه ترین را ادا خواهد کرد.

آیا تشخیص نیچه و داستایوفسکی برای زمان حاضر نیز واجد اعتبار است؟ در حال حاضر نیز نشانه هایی از افول اخلاقی مشاهده می شود. تبهکاری سازمان یافته تقریباً پلامانع رشد می کند. دوز و کلکهای مالیاتی و حقوقی به شکل یک مشغله در حال شکوفایی در آمده اند. آرمان محبت به نزدیکان آن چنان که در نظام تأمین اجتماعی ترسیم شده است، خدشه دار می شود. علاوه بر اینها تمایل اخلاقی انسان به کار رنگ می بازد و شهروند خود را نامان احساس می کند. طبیعی است که در دوره های افول اخلاقی و سقوط فرهنگی، پیش از هر چیز به جستجوی ریشه های روانی بپردازیم. اما آیا نمی توان گناه موج عظیم قانون شکنی در جامعه مرفه را به گردن کلیسایزادی فزاینده انداخت؟ وزیر سابق دادگستری ما، هیرش پالین، تردیدی به خود راه نمی داد که داغ اتهام متوجه آتیه پسم نویسن کرده و آن را بدون محاکمه حقوقی به عنوان مجرم در افول اخلاقی معرفی کند. مگر نه این است که اخلاق بر ایمان به خدا استوار است، پس آیا رجعتی به مسیحیت برای احیای اخلاق ضروری نیست؟ کماکان این نظر بیشتر به گوش می رسد که وجود بنیانی دینی برای اخلاق، اهمیت حیاتی دارد. آن طور که معلوم است تشخیص نیچه و داستایوفسکی چه بسا تلویحی یا تاکیدی برای زمانه ما نیز تجویز می شود.

بحث و جدل بر سر پیوند میان مذهب و اخلاق از نقطه نظر فلسفی به ندرت رضایت بخش است. از جمله فرق میان دو پرسش کاملاً متفاوت به اندازه کافی تمیز داده نمی شود. از یک سو امر حق به این معنی که آیا از ایمان به خدا می توان دلایل درستی برای هنجارهای اخلاقی اتخاذ کرد؟ و از سوی دیگر امر واقع جامعه -روانشناسانه به این معنی که آیا انسانهای مؤمن عملاً زودتر از افراد بی ایمان نسبت به رفتار مطلوب اخلاقی احساس تمایل می کنند؟ در این نوشتار تلاش

خواهم کرد ثابت کنم که پاسخ پرسش نخست کاملاً منفی است، حال آن که در دومی به دیده تردید باید نگریست. در پایان اشاراتی چند خواهم داشت پیرامون بیابان واقعی هنجارها و کارکرد سیاست.

.....

در جهان یهودیت، مسیحیت و اسلام اغلب تلاش بر این است که دیدگاههای اخلاقی را از طریق استناد به خواست خداوند حقایقیت بخشند. آیا چنین تلاشی به استدلالاتی درست منتهی خواهد شد؟ در این جا به نظر من پای سه مسئله تعیین کننده در میان است که باعث لغزش در استدلالات می شوند. برای شروع باید وجود خدا اثبات شود؛ چیزی که فیلسوفان و دین شناسان بیش از دو هزار سال سعی در اثبات آن دارند. فیلسوفان عصر روشنگری، هیوم و کانت به رد دلایل ساختگی پرداخته اند و با کمک منطق نوین، خطاهای استدلالی با وضوح بیشتری به معرض دید گذارده شده اند. دیگر هیچ فیلسوف معتبری که عالم به موضوع است، ارائه دلیلی مبنی بر وجود خدا را امکان پذیر نمی داند، هم چنین استدلالهای به ظاهر موجبی را که امروزه دین شناسان مطرح می کنند، نمی تواند بپذیرد.

در مورد ادیان توحیدی مشکلی مضاعف وجود دارد: هر دلیل موثقی برای اثبات وجود خدای اسلام، متضمن آن است که تمام دلایل قائل به وجود خدای مسیحیت بی اعتبار انگاشته شوند و بالعکس. یک دین توحیدی به هر حال مدعی آن است که تنها "خدا وجود دارد، به نحوی که دلایل ارائه شده برای اثبات وجود خدایان توحیدی گوناگون، یکدیگر را تضعیف می کنند. پشت سر گذاردن این معضل از طریق تلاش در اثبات این که یهودیان، مسیحیان و مسلمانان خدایی واحد و یکسان را می پرستند، آن چنان که قرآن مطرح می کند، فقط جای مسئله را تغییر می دهد: چه دلیلی دارد که آن خدای واحد خود را تا این حد متفاوت به انسانهای گوناگون عرضه می کند؟ به مراتب بیش از یک متفکر مسیحی می توان نام برد که الله را حتی به منزله مظهری از شیطان دانسته اند.

آیا می توانیم از زیر بار مسئله اثبات وجود خدا بدین طریق شانه خالی کنیم که با پاسکال همصدا شویم و بگوییم که دل آدمی دلایلی دارد که دلیل نمی شناسد و آذعان کنیم که ایمان امری حسی است؟ به نظر من نمی توان چنین نتیجه ای گرفت. قلب گرایش رؤیاپردازانه دارد و دلایل قلب، که بهتر است انگیزه نامیده شوند، مرجع استدلال معتبری دال بر هر چه هم که باشند، نیستند و کمکی هم به تشخیص این امر نمی کنند که ما وجود خدا را نتوانیم انکار کنیم. در این جا درستی یا نادرستی این پاسخ واجد اهمیت نیست، چون دخیل به موضوع ندارد. کسی که معیارهای اخلاقی را می خواهد از طریق استناد به خواست خداوند توجیه کند، ناچار است وجود خدا را اثبات نماید یا باورپذیر سازد، مسئله ای که حل ناشدنی است.

اما بگذارید به اقتضای بحث وجود خدایی را، مثلاً خدای مسیحی را بپذیریم. در این صورت پرسش دومی بی درنگ خودنمایی می کند: ما چرا باید خواست خدا را گردن نهمیم؟ بعضیهای می گویند چون او خوب است. این پاسخ به یک دو راهی بغرنج منتهی می شود: یکی این که ما خود ملاک و میزانی اخلاقی در دست داریم که به وسیله آن می توانیم قضاوت کنیم که آیا خدا خوب است یا نه. در این حالت دیگر نیازی به استناد به خواست خداوند نیست، چون ما آشکارا می توانیم بدون چنین استنادی در باره خوب و بد داوری کنیم. دوم این که ما این ملاکها را از نو بنا بر خواست خداوند تغییر می دهیم. این جا استدک به پاسخ در دوری باطل می افتد یا به یک سیر ارجاعی بی پایانی می انجامد. گروه دیگری می گویند: چون او قادر مطلق است. اما چرا انسان باید در برابر قدرت، آنهم قدرت مطلق سر فرود آورد، در حالی که از پیش نمی داند آیا آن قدرت خوب است یا بد؟ پس مسئله دوم نیز حل ناشدنی است.

فرض کنید که ما باید خواست خدا را گردن نهمیم و این که همگان در این باره تا آن حد توافق نظر دارند که دیگر نیازی به مجادله بر سر این نکته نیست. در این صورت معضل سومی پدید می آید: چگونه از محتوای خواست خداوند سر در بیاوریم؟ بگذارید این را هم پذیرفته شده تلقی کنیم که خواست خداوند به طور مکتوب یا مستقیماً از طریق وجدان مؤمنان خود را به منصف ظهور می رساند. تا زمانی که

محتوای علنی شده خواست خداوند نزد تمام مؤمنان یکسان است، آنها ضرورتی برای تطبیق هنجارهای خود حس نخواهند کرد. این ضرورت تنها زمانی به وجود می آید که مؤمنان خواست خدا را گوناگون تفسیر کنند. مسئله در اینجا است که به محض آن که در نتیجه این گوناگونی، ضرورت تطبیق هنجارها پدید آید، دیگر عمل حقایقیت بخشیدن با توجیه از طریق استناد به خواست خداوند کارایی نخواهد داشت. وضعیتی را که اکنون پدید می آید، زمانی "دو راهی فرقه ای" نامیده ام. پیت و ماری، هر دو در مناظره هنجارها به خواست خداوند متوسل می شوند تا حقایقیت دیدگاههای اخلاقی متضاد را به اثبات برسانند. دو راهی بدین شکل است: اول این که استناد پیت و ماری به خواست خداوند، هر دو از ارزشی یکسان برخوردارند. اما چون آنها نظرات متضادی دارند، استنادشان نیز فاقد ارزش است. دوم این که پیت به طور جزگرایانه و غیر دموکراتیک اعلام می کند که استناد او به خواست خداوند بر استناد ماری ارجحیت دارد. ولی او برای این ادعای خود که خدا او را بر ماری ارجحیت داده است، چه دلایلی می آورد؟ اگر ماری زیرک باشد با همان جزیمیت پاسخ خواهد داد که خداوند او را بر پیت ترجیح می دهد... در این جا ادامه بحث ناممکن می شود.

برای پیشگیری از چنین مسائلی، بسیاری از مذاهب حق تعیین خواست خدا را به طور انحصاری در اختیار اشخاص یا مؤسسه های مشخصی گذارده اند. در کلیسای کاتولیک پاپها و شوراها کلیسایی این وظیفه را بر عهده دارند. از اواخر قرن گذشته پاپ حتی عاری از خطا هم شده است. این جا دیگر سخن از ملاک و میزان حقیقت است: آن چه که محتوای خواست خداوند را تشکیل می دهد، تنها توسط اشخاص معینی که برای این منظور در نظر گرفته شده اند به قالب حقیقت درمی آید. چه روی خواهد داد وقتی که فردی هم چون لوتر ملاک و میزان حقیقت را مورد تردید قرار می دهد و ملاکی دیگر را به جای آن می نشاند؟ دو راهی فرقه ای دوباره سر برمی آورد، چون همان طور که پیرون ایلیایی حدود ۳۰۰ سال پیش از مسیح به وضوح دریافت بود، بحث و مجادله بر سر ملاک و میزان حقیقت بی نتیجه است. هر گونه تلاشی در اثبات ملاک و میزانی برای حقیقت به دور باطلی از دلایل می انجامد. چون برای این که بشود درستی دلایل مؤید ملاک و میزان حقیقت را تعیین کرد، پیشاپیش ملاک و میزانی لازم است.

به عنوان مثال چگونه می شود ثابت کرد که پاپ عاری از خطاست؟ پاپ و شوراها کلیسایی ممکن است بگویند: "پاپ عاری از خطاست و این حکمی جزمی است که هیچ کس مجاز به تردید در آن نیست". اما این توجیه کسی را قانع نمی کند، چون برای پذیرش آن وجود ملاکی برای سنجش عاری از خطا بودن پاپها لازم است. بحث بدین گونه به دور باطل می افتد. مشکل یکسانی پیرامون هر شکلی از ظهور یا تجلی الهی خودنمایی می کند. چگونه مظهری را همچون مظهری الهی بازشناسیم؟ آیا همواره این امکان وجود ندارد که کتابهای مذهبی نه بر پایه الهام الهی، بلکه بر اساس وسوسه های شیطانی نوشته شده باشند؟ نویسنده شاید صدایی می شنیده است که گفته است: "من خدا هستم که سخن می گوید". غیب بین، پیامبر یا مبلغ مسیحی از کجا می دانند که این حرف واقعیت دارد. آنها که نمی توانند خدا را به عینه ببینند، تنها توجیه در دسترس این است که خدا خودش این را می گوید. اما این نیز استدلالی باطل است.

تلاش عالم گیر برای زدودن فرقه سازیهایی دوره اصلاحات کلیسایی، سرنوشتی جز شکست در برابر مسئله ملاک و میزان حقیقت نخواهد داشت، چرا که پروتستانها برای تعیین محتوای ایمان و درونمایه خواست خدا هرگز زیر بار حاکمیت پاپ و شوراها کلیسایی نخواهند رفت. ما خود را ناگزیر از این نتیجه گیری می بینیم که وجود خدا را نمی توان اثبات کرد، که دلیل درستی برای اطاعت از خواست خدا وجود ندارد و این که استناد به خواست خدا، به محض بروز اختلاف نظر در باره هنجارهای اخلاقی دیگر کارایی ندارد. خلاصه این که هیچ دلیل معتبری در اثبات حقایقیت یک امر اخلاقی قابل استناد از مذهب نیست.

(ادامه دارد)

هدف رژیم است، نه کیارستمی!

_____ بهمن حیدری

دیدگاه جمشید آشوغ تحت عنوان "کیارستمی اسطوره رژیم یا افسانه...؟" (نبرد خلق شماره ۱۴۷) مرا نیز تشویق به نوشتن نظرم در این زمینه کرد. دوستان با شجاعت و صراحت موضوع حساس را برای اولین بار از زوایای مختلف شکافته است، اما، یک نکته را از قلم انداخته که به اعتقاد من اصل مسئله است.

از دیدگاه او، مقاومت در رابطه با هنرمندان ساکن داخل کشور - به طور خاص سینماگران - و موفقیت‌های بین‌المللی آنها یک منطقه محرمه و میوه ممنوعه ساخته است. یعنی نه تنها خودش به آنها نمی‌پردازد، بلکه در ورود این قبیل مطالب به نشریاتش را گل گرفته است. این که مقاومت چه مرضی دارد را نویسنده، صرف نظر از دلایل حاشیه‌ای، به طور عمده در این می‌بیند که این دسته از هنرمندان گرایش به مبارزه مسلحانه نداشته و یا بر خلاف تعدادی از هنرمندان، روی خوش به مقاومت نشان نداده‌اند. او به این ترتیب و از این زاویه، موضوع را ایدئولوژیک می‌کند - به معنی انتخابی که هنرمند کرده - و ماهیت مسئله را تقابل مقاومت و هنرمندان ناپویسته به آن می‌بیند. اما به گمان من، ماهیت مسئله تقابل بین مقاومت و رژیم بوده و این پدیده زاییده آن است. زیرا اگر این مقاومت جدی است و اگر به شعار پرافتخار زیر صفحه اول نشریه: "هرچه گسترده‌تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی" وفادار است، پس باید هوشیاری کامل و قاطعیت انقلابی، در مواضع تهاجمی و یا سنگرهای دفاعی در برابر توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمن بایستد. اگر ساده‌سازانه، ضربات دشمن را صرفاً در حمله نظامی، یا توطئه‌تورپیستی و یا حتی ترغندهای سیاسی در صحنه بین‌المللی و یا تبلیغات مسموم کننده و تهمت‌پراکنی علیه مقاومت نبینیم، فهم موضوع ساده‌تر می‌شود.

همه می‌دانند که کسب وجهه و مشروعیت برای آخوندهای جنایت‌پیشه ای که داغ "بدنام‌ترین حکومت در دنیا" را بر پیشانی دارند، از نان شب هم واجب‌تر است. جنایات بی‌نظیر رژیم در تمامی عرصه‌ها، یک اتهام سیاسی و تبلیغاتی نیست، یک واقعیت تلخ و فراموش‌نشده است. همین چند روز پیش سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی را پشت سر گذاشتیم که تازه مشتقی از خروار است. این داغ ننگ را نیز همین مقاومت با افشاگریهای بی‌امانش بر پیشانی رژیم حک کرده است. حال اگر رژیم به هر میزان - ولو بسیار اندک - بتواند این ننگ را بزداید و افشاگریهای مقاومت را خنثی کند، به همان میزان نفع کرده است. طرف‌های غربی هم - که تنها چیزی که برایشان مطرح نیست سرزوش مردم تحت ستم ماست - دلشان برای این قبیل موفقیت‌های رژیم غنچ می‌رود تا موانع سیاسی و حقوق بشری از سر راه معاملات اقتصادی پر سود آنها با رژیم برداشته شود. یک قلم، به عنوان نمونه، دود این قبیل مانورهای فریبکارانه، به چشم پناهجویانی فرو می‌رود که دولتهای اروپایی تحت عنوان بهتر شدن اوضاع در ایران، زمینه تحویل دادن آنها به آخوندها را تدارک می‌بینند و چه ناگوار است شنیدن خبر خودکشی تعدادی از این عزیزان. باری، سوء استفاده رژیم از حربه هنر برای کسب وجهه، به ویژه پس از مرگ خمینی و آغاز مانورهای میانه‌بازانه رفسنجانی در دستور کار گرداندگان رژیم قرار گرفت. من به عمد و به خاطر حساسیت موضوع فعلاً وارد نمونه‌ها نمی‌شوم و صرفاً روی نمونه‌ای که دوستان جمشید آشوغ مطرح کرده، متمرکز می‌شوم.

اگر در هنرکش بودن این رژیم قرون وسطایی و تلاش بی‌وقفه اش برای انهدام فرهنگ و هنر اصیل میهنمان شک نداشته باشیم، در آن صورت فهم این موضوع چندان مشکل نخواهد بود که چرا وزارت ارشاد، با یک برنامه حساب شده مسئولیت عرضه برخی دستاوردهای هنری در خارج کشور را عهده دار شده و حتی برای ایجاد تسهیلات در آن و تسریع

در کار، بخش ویژه‌ای را در وزارت خانه به آن اختصاص داده است. اطلاع یقینی دارم که حتی پوستر رنگی برخی فعالیت‌های هنری اعزامی، در تهران چاپ و به خارج ارسال شده است. حال آن که در داخل، رژیم بسیاری از هنرمندان را خانه نشین و دق مرگ کرده، تعدادی را مقتول یا زندانی و مطابق مندرجات روزنامه‌های خود رژیم هر از گاهی تعدادی هنرمند و محافل هنری را تحت عنوان مطرب دستگیر و روی تخت شلاق خوابانده است. فقط اندکی هوشیاری سیاسی کافی است که بدانیم رژیم با این کارها به طرف حسابهای خارجی و نیز افکار عمومی پیام می‌فرستد که ایران، آن طوره‌ها که مقاومت سر و صدا راه انداخته، اختناق زده و وحشتناک نیست. زمینه فعالیت و رشد هنرمندان فراهم است

و حتی بسا بیشتر از زمان شاه، آثار هنری قابل عرضه در جشنواره‌ها و فستیوال‌های هنری خلق می‌شود و توسط خود ما در رقابت‌های بین‌المللی شرکت داده می‌شود. چه بپذیرید و چه نپذیرید ژورنالیست‌ها و هیات‌های ژوری و محافلی که لوکارنو، کان و نظایر آن را برگزار می‌کنند و بینندگان و سرانجام تراست‌ها و کارتل‌ها و دولتهای، این محاسبات را می‌کنند. آنها که مثل من و شما با رژیم تضاد ماهوی و آنتاگونیستی ندارند و لذا بخش قابل توجهی از این فعل و انفعالات، در عرصه بین‌المللی خود به خود به حساب رژیم نوشته و تبلیغ می‌شود. ادا و اطوارهایی که گاه امثال کیهان هوایی و سایر نشریات حزب‌اللهی در مخالفت با ارسال این فیلمها به خارج در می‌آورند جز در خدمت متفاوت نشان دادن دولت میانه رو و هنرپرور!! با سایر جناح‌های - به قول غربی‌ها - تندرو حاکمیت نیست و رفسنجانی در فروکردن این صحنه‌ها در چشم طرف حسابهای خارجی و توهم پراکنی حول خود، بسا مهارتها از خود نشان می‌داد!

چنان که ملاحظه می‌کنید، در چارچوب شعار عمیقاً جدی سرنگونی تمامیت رژیم، بین مقاومت و رژیم، همه چیز و در تمامی پهنه‌ها، مقدم بر هر چیز خصلت سیاسی دارد و ناگزیر و باید با آن سیاسی برخورد کرد. این خاکریز اول بین مقاومت و دشمن است. دور زدن و نادیده گرفتن آن و به جای آن گشت و گذار در پهنه‌های دیگر، در خوشبینانه‌ترین حالت ناشی از ناهوشیاری سیاسی است. والا چه کس نمی‌داند، اغلب آنها که ادعای اپوزیسیون بودن دارند، به طور خطی و حساب شده این قبیل موفقیت‌های بین‌المللی هنرمندان را روی سر گذاشته، جار می‌زنند، تا به خیال خود جناح میانه رژیم را تبلیغ کرده و خط برخورد مسالمت آمیز با آدم خواران حاکم را تقویت نمایند. اما بر مقاومت انقلابی این زبینه است که از مارک خوردن نهراسد، دنبال طایفه توهم پراکن و مشاطه‌چی نیفتد و با تاکتیک‌های مناسب، ضمن تاکید بر اهمیت و ضرورت هنر و حفظ حریم آن، کاسه و کوزه هنرپرورنمایی آخوندها را قاطعانه بر سر خودشان بشکند.

بنابراین، حرف مقاومت مقدمات بر سر این نیست که هنرمند را لای‌مکنه بگذارد که "کدام طرفی و در خدمت کیست؟ مقصر است یا نه؟ اگر مقصر است گناهش چیست؟ آیا زندگی کردن در کشورش از جزو تقصیراتش است یا نه؟" یا این که "انتخاب مقاومت مخصوصاً از سوی هنرمندان در قبول یا رد مبارزه مسلحانه مشروع و غیر مشروع نمی‌شود"، و یا "این گونه هنرمندان را سیاسی ندانسته و جدایی آنها را از سیاست بیان می‌کنند، تا تئوری همراه نبودن این یا آن هنرمند با مقاومت را بر کرسی بنشانند" و یا اساساً شک در این که "آیا دستاوردهای یک مقاومت در مورد هنر، به خصوص هنرمندان، چنین تنگ نظرانه می‌باشد که گاه شاهد آن هستیم؟ آیا مقاومت به طور جدی (فکر کنم چنین باشد) به مسئله هنر می‌پردازد و آن را در تمامی زمینه‌ها گسرس می‌دهد، یا این که تنها در مقام اعمال یک تاکتیک برای گذار دورانی می‌باشد که فکر نکنم چنین باشد." (هر سه نقل قول بالا از مقاله جمشید آشوغ است)

البته تمام این موضوعات جای بحث دارد و بی‌تردید کاستیهایی وجود داشته است، اما، مسئله اصلی مقاومت این است - و به اعتقاد من باید این باشد - که راه سوء استفاده رژیم از مقوله هنر را ببندد، بقیه مسائل فرع بر این است. به زبان عامیانه، مثل این است که طراری شما را با یگو و بخند سرگرم کرده، از غفلت شما سوء استفاده نموده و جیب شما را

بزنند. نباید اجازه دهیم دجلان حاکم، ما را با حربه هنر و بزرگداشت هنرمندان اعزامی سرگرم کرده و جیب سیاسی ما را بزنند! کاری هم نداریم که موضع سیاسی هنرمند چیست و محتوای اثرش که در فلان جشنواره موفق بوده چیست. آیا تا به حال دیده‌اید که نشریات مقاومت و از جمله "نبرد خلق" هنرمندان را - حتی آنها را که آشکارا برای ارگانهای رژیم کار می‌کنند - مورد سؤال قرار دهند؟ آنها در این زمینه حساس (به خاطر جلوگیری از سوء استفاده رژیم)، به غایت سعه صدر به خرج داده‌اند و به گمان من کار درستی هم کرده‌اند.

یک نظر شخصی!

تا این جا برداشت من از موضع مقاومت بود. اما بد نیست نظر شخصی ام را به طور مختصر راجع به آن سینماگر که نویسنده محترم، آثار هنری او را "جزء گنجینه میراث ملی ملت ایران" دانسته‌اند، بنویسم. جایگاهی که یک صدم آن هم در گذشته به سینماگران ارزشمند و موفقی هم چون سهراب شهید ثالث و مسعود کیمیای - که اغلب سینماگران مطرح زمان حاضر را دنباله‌رو سبک آنها دانسته‌اند - داده نشده است. من به دو نکته اشاره می‌کنم:

۱- قیمتی که رژیم از جیب آنها بیرون می‌کشد (مسامحتاً نگفتم قیمتی که آنها را برای ادامه کار به رژیم می‌پردازند)!

۲- موضوعی که برای فیلمها انتخاب می‌کنند.

در مورد اول، اگر کمترین شناخت را هم از ماهیت فاشیستی این رژیم داشته باشیم و بدانیم که تحت عنوان جلوگیری از تهاجم فرهنگی از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند، و کمترین دهن کجی به نظام را بر نمی‌تابد، و در صورت لزوم سردبیر روزنامه وابسته به خودش را می‌خواباند و شلاق می‌زند، و وزارت اطلاعات بر فعالیت‌های تمامی آنها از نزدیک نظارت دارد و ... در آن صورت منطقی هم که شده نباید پذیرفت که آخوندها محضاً لله و بدون گرفتن قیمت، به کسی اجازه عرض اندام هنری در کادریایی خارج از ارزشهای شناخته شده ارتجاع (مثل سینمای دفاع مقدس!) نمی‌دهند. این قیمت - که اساساً به حساب مشروعیت داشتن رژیم واریز می‌شود - می‌تواند از گل گذاشتن بر سر قبر خمینی، شرکت در مراسمهای رژیم، تا حضور و مصاحبه در وسایل تبلیغاتی، تا نامه نگاری محترمانه با سردمداران رژیم، تا اظهارات باب طبع آخوندها تا نامه تیریک به کارگزاران رژیم باشد. (نمونه اش را در همین شماره ۱۴۷ نشریه که تعدادی، انتخاب مزدور عطاء الله مهاجرانی را تیریک گفته‌اند می‌توان دید. نبرد خلق هم عیناً چاپ کرده که مورد انتقاد من است. زیرا به اعتقاد من یا نباید چاپ می‌کرد و یا باید در قبال آن موضع می‌گرفت تا برخی خوانندگان دچار سردرگمی خطی نشوند و من سعی می‌کنم در این زمینه جداگانه نظرم را بنویسم).

نامه‌های سرگشاده و نوشته‌های مستدل و روشننگر آقای بصیر نصیبی از صاحب نظران معتمد سینمای میهنمان، در برخی از این زمینه‌ها برای هر آدم منصفی قانع کننده است. وقتی آقای کیارستمی (که صاحب نام و صاحب جایزه است و روی حرفش در محافل هنری جهانی حساب باز می‌کنند) در مصاحبه‌های وجود سانسور در رژیم را کم رنگ جلوه می‌دهد، امتیاز بزرگی را نصیب رژیم می‌نماید. در فیلم کلوزآپ (که تصام داستان، پرسوناژها و هنرپیشه‌های فیلم واقعی معرفی می‌شوند) دادگاهی به نمایش گذاشته می‌شود که رئیس آن یک آخوند است و از این آخوند چنان چهره رشوف و مهربانی ارائه می‌شود که عاقبت با پا در میانی انسانی او شاکیان از شکایت خود از متهم صرف نظر می‌کنند. حال باید چگونه به بیننده کم اطلاع در این فستیوال و آن جشنواره فهماند که چهره واقعی یک رئیس دادگاه در ایران این بره معصوم نیست. آن آخوندهای شقاوت‌پیشه ای هستند که در عرض ۵ دقیقه حکم اعدام زندانی را که از شدت شکنجه در حال اغماست، صادر می‌کنند. تازه بعد از صدور حکم او را به تیرک نمی‌بندند، می‌دهند دست یک پاسدار جانی تا هر طور که می‌تواند دق دلش را سر او خالی کند و زیر

بقیه در صفحه ۱۳

هدف رژیم است نه کیارستمی!

بقیه از صفحه ۱۲

شکنجه های وحشیانه زجرکشش نماید و اگر اسیر زن بود، بدون استثناء از آنها کامجویی نماید و بعد محوشان سازد. نمی خواهم با مثال آوردن از خودم ننه من غریب بازی در بیاورم ولی چون شاهد عینی، بیشتر به هوشیار شدن انسان کمک می کند، عرض می کنم که به عنوان کسی که ۷ عضو نزدیک خانواده اش - از جمله ۳ برادر - توسط همین آخوندها به زیر خاکهای سرد خفته اند، وقتی می بینم یک آخوند رئیس دادگاه بر روی پرده سینما چنین کیوترا نه جلوه داده می شود، سراپایم را نفرت فرا می گیرد.

در مورد دوم یعنی موضوع فیلمها، نفس اظهارات خود آقای کیارستمی که ضمن کمرنگ جلوه دادن سانسور رژیم خینی، گفته بود من کارهایم را زیر سطح سانسور رژیم می سازم، به خوبی نشان می دهد که در کارهای ایشان از پرداختن به مبهم ترین مسائل روزمره و جانکاه مردم و جامعه آخوندزده خبری نیست. من ابتدا تاکید کنم که مطلقاً روی جنبه ها و ارزشهای هنری این سینماگر حرفی ندارم. حرفم روی انتخاب سوژه در این وانفاسی جنایت و کشتار و سرکوبی - به ویژه علیه زنان - گرانی، فقر و فساد زاینده نظام پلید آخوندی است. آیا رژیم اجازه می دهد کسی به این حیطه ها نزدیک شود؟ در آن صورت من شخصاً نظرم این است که فیلمهای زیبایی نظیر خانه دوست کجاست و کلید و حتی بادکنک سفید (که سناریوش مال کیارستمی است) و... را می شود حتی زمان ناصرالدین شاه قاجار هم ساخت و بدون کمترین سانسور به روی اکران فرستاد. چون آن جنبه از روانشناسی لطیف کودکان، مسئله هزارم جامعه طاعون زده ما و از جمله کودکان نیست. این فیلمها کمترین احساس سیاسی در بیننده برنمی انگیزند. کارت پستالهای زیبایی هستند که نسیمی از احساسات لطیف را به روح بیننده می دهند. به همین خاطر من قبول ندارم که: "اگر به فرض محال برخی کارهای جدید سینمای ایران را فاقد نوعی پیام سیاسی عیان بدانیم، این آثار دارای نوعی شعور و پیام اجتماعی است، که در نهایت در اذهان بینندگان در پروسه فعل و انفعالات فکری به پیامی سیاسی از نوع ناب خود، یعنی زبان حال مردم تبدیل می شود." (از مقاله جمشید آشوغ) به راستی چند سال باید صبر کرد تا مثلاً فیلم کلید در ذهن یک بیننده موهوم به پیام ناب سیاسی تبدیل شود؟ در کشور درب و داغان شده ای که به علت گستردهگی فاجعه، همه چیز رنگ و بوی سیاسی دارد و ضدیت با رژیم را پیام می دهد، چرا باید به زور و با آزدن کلمات، برای دفاع از فیلمهای غیر سیاسی که از آن خوشمان آمده پیام سیاسی دست و پا کنیم؟ بهتر نیست منصفانه بپذیریم که در چنین شرایط اسفباری از تاریخ میهنمان، رها کردن مبهم ترین مسائل مردم و پرداختن به این جنبه های روانشناسانه کودکان - ولو که در عالی ترین سطح هنری هم باشد - کاری بسیار بسیار لوکس است.

خانه از پای بست ویران است
خواجه در فکر نقش ایوان است

آموزگار بزرگ انقلاب، لنین (که امپریالیستها از جسد مومیایی شده اش نیز وحشت دارند و می خواهند هر طور شده آن را سربیه نیست کنند) می گوید: "هنر و ادبیات ما باید در خدمت میلیونها میلیون مردم زحمتکش باشد." برای شرایط امروز ایران به کلمه زحمتکش اضافه کنید، داغیده، تحقیر و سرکوب شده، جنگ زده و بی خانمان، تجاوز شده و له شده و... مانو که این جمله از لنین را در سخنرانش در "محل ادبی و هنری یان" نقل می کند خود خطاب به هنرمندان، در شرایطی که جنگ آزادیبخش ادامه دارد "اثری را که

فقط خوش آیند عده قلیلی باشد ولی برای اکثریت مردم مفید نباشد" را نفی کرده و تاکید می کند: "فقط آن چیزی خوب است که برای توده های مردم واقماً مفید باشد." ما که در خارجه و تبمید هستیم، از هر چیز که ما را به یاد وطنمان بیاندازد، حتی یک اسلاید ساده از مناظر طبیعی و کوچ و بازار خوشمان می آید. ولی آیا می توانیم این قبیل آثار هنری - ولو بسیار زیبا - را برای عموم مردم که حتی غم نان خالی شب کمرشان را خرد کرده، توصیه کنیم. آمار و ارقام نشان می دهد که اغلب فیلمهای این چنانی که در فستیوالهای خارجی با موفقیت رو به رو می شوند، در داخل با فروش چشمگیری مواجه نیستند. در حوصله این نوشته نیست که ببینیم فیلمهایی که با فروش بی سابقه ای رو به رو می شوند علتش چیست، و به همین دلیل وارد برخی استثناها نیز نمی شوم، اما بدون تردید اگر مردم فیلمها را آیینه مشکلات واقعی خود ببینند برای آن سر و دست می شکنند. طبیعاً خواهید گفت رژیم اجازه ساختن یک چنین فیلمهایی را نخواهد داد درست است و جان کلام هم در همین جاست. این دیگر برمی گردد به انتخاب هنرمند که جزء آگاهترین اقشار جامعه است. او آگاهانه انتخاب می کند که کار هنرش را موقتاً و از موضع اعتراضی رها کرده و این رژیم ضد بشری را بایکوت کند، و یا زیر سقف سانسور رژیم کار هنری جدا از منافع توده ها کرده و حتی آن را به اوجی مثل شرکت در فستیوالها برساند. ما شاهدان صحنه نیز مجاز هستیم نظر دهیم که کار اینها درست است، یا آنها که سکوت اعتراضی در داخل کرده اند، و یا رنج تبعید را پذیرا گشته اند. کار آن فیلمساز درست است که وزارت ارشاد به سرعت مسائل حقوقی فیلمش را حل و فصل می کند تا هر طور شده در فلان فستیوال خارجی شرکت کند و جایزه اش به نفع رژیم تمام شود، یا کار آقای پرویز صیاد که وقتی می بیند منافع رژیم در میان است، فیلمش را از فستیوال خارج می کند. و یا آقای بهروز وثوقی که در اوج شهرت به رغم دعوتهای مکرر کارگردان، حاضر نمی شود برای بازی در فیلم به داخل کشور برود و یا آقای علامه زاده که با فیلم پر ارزش "تور مقدس" از هنرش به عنوان سلاخی علیه آدمکشان حاکم استفاده کرده است و دهها نمونه دیگر از سایر هنرمندان. در این میان شان تاریخی هنرمندان ارزنده ای که در کنار مقاومت قرار گرفتند - و در رأس آنها اقدام شجاعانه خانم فریبه - روشن است و تاریخ میهنمان با افتخار از این رویداد یاد خواهد کرد.

خلاصه کنم، به گمان من، حرف اصلی مقاومت این نیست که هنرمندان مبارزه مسلحانه را بپذیرند، یا از الگوی فدایی قهرمان سعید سلطانپور پیروی کنند، یا در درون ایران فعالیت نکنند یا نکنند، حرف اصلی این است که به مرز سرخ منافع رژیم وارد نشوند. پای این مرزبندی خون صدهزار از بهترین فرزندان وطن، از جمله هنرمندان انقلابی، ریخته شده. رژیم با سماجت دنبال کشاندن هنرمندان به این مرز است و در این جا دیگر داخل و خارج بودن هنرمند برایش مهم نیست. ذره ای کمک به مشروع جلوه دادن رژیم و نمایشاتش - از جمله انتخاب آخوند خاتمی و نیز سر کار آوردن مهاجرانی - از ناحیه هر کس که باشد حرام است و علیه منافع مردم تحت ستم ایران.

دوست گرانی، هیچ انقلابی و هیچ پیشتازی منکر نقش هنر و هنرمندان متعهد در پیشبرد امر انقلاب و رهایی مردم نشده است. مقاومت ایران نیز در این زمینه پرونده روشنی دارد و ضمن حفظ پرنسپسهایش، گامهای کیفی در این زمینه برداشته است. اگر در زمینه هایی که مد نظر شماست وارد نمی شود، اشکال در او نیست، مشکل در رژیمی است که از قضا برای چنین غفلتی از مشورت مقاومت گوش خوابانده است. و نیز اشکال در آن وسطی است که حاضر نیست بهای سوء استفاده نکردن رژیم از هنرش را، هر چقدر هم که سنگین باشد، بپردازد. □

جامعه قبیله ای یا مدنی؟

بقیه از صفحه ۹

اخیراً نیز خاتمی با برگساری یک فالانژ قدیمی، میرحسن موسوی، به مقام مشاورت عالی خود به خوبی نشان داد که باد به کدام طرف می وزد و قانونیت مورد ادعای او از چه الگوهایی پیروی می کند. هنوز زمان زیادی از دوران نخست وزیری موسوی نمی گذرد و حتی معاشات جویان شرمگین ما نیز که گاه، گاه دچار فراموشی مصلحتی می شوند باید به یاد داشته باشند که در زمان صدارت او بر سر اصلی ترین خواسته های مردم در جریان انقلاب ۵۷ و جنبش دموکراتیک آنان چه آمد. پایبندی "شاگرد امام" به روابط و موازین قانونی که یقیناً همان اموری است که خاتمی با وی به مشاوره خواهد نشست، نمونه های بسیاری دارد که برجسته ترین آن اعلام سال ۵۹ به عنوان "سال قانون" بود، سالی که به برکت قانون الهی ملاحا موج دستگیری، هجوم به اجتماعات، تعطیلی روزنامه ها، برقراری سانسور و شدت گرفت و در نهایت با بیانیه ده ماده ای دادستان انقلاب که به نوعی فراخوان تسلیم یا سرکوب به سازمانها و جمعیتهای سیاسی بود، به اوج خود رسید.

اغلب کسانی که این روزها اصطلاح "جامعه مدنی" را بسان نقل و نبات پخش می کنند و به دهان می گذارند آگاهانه آن را به سطح تصورات عامیانه از یک شیر بی یال و دم اشکم تنزل می دهند. از جمله نهادهای جامعه مدنی را تنها به ارگانهایی محدود می کنند که از ظرفیت تحمل رژیم فراتر نرود و حال آن که امرحراست از آزادی انسان که می بایست به واسطه نهادهای مذکور تامین گردد را فقط یک عوامفریب می تواند به اجزای قابل دفاع و غیر قابل دفاع تقسیم کند. و از همه مهمتر اینان فراموش می کنند توضیح دهند که "جامعه مدنی" تنها با نهادهای توده ای خودجوش ورزشی، علمی، آموزشی، اقتصادی و... تعریف نمی شود بلکه نهادهای کلیدی خود رانیز دارد که در رابطه با دولت و قانون قرار می گیرند. ولی پرداختن به این بخش به سود آنها نیست زیرا برخلاف تمام اظهار ایمان هایشان به روابط مدرن و دموکراتیک، به بنیادی ساختن آن و غیر قابل بازگشت ساختنش علاقه ای ندارند و می دانند که خواست چنین روابطی در انتها معنایی جز مطالبه برچیده شدن تام و تمام بساط حکومت ملاحا نخواهد داشت. پس به افتخار "سی میلیون رای دهنده" برمی خیزند، کف می زنند و ماحصل آن چه که از شرکت در این بالماسکه بی افتخار برایشان باقی مانده را به جیب خاتمی و موسوی و نبوی می ریزند.

آنهاهی که حافظه تاریخی ندارند یا فرصت طلبانه به نفی تجارب گذشته می پردازند، محکوم به تکرار تاریخ هستند. اما این تقدیر بی گریز مردم نیست، در پایان هزاره دوم تنها مسیر محتومی که برای ملتها می توان تصور نمود، دموکراسی و رهایی از قید و بندهای زنگار گرفته و تابوهای رنگارنگ مذهبی، ایدئولوژیک، فرهنگی و... است، بر پایه آن چه که تاریخ یک خلق با پوست و گوشت انسانی خود از سر گذرانده و تجاربی که بر جای گذاشته می توان به آزمونهای دیگر پا نهاد و سرکشید اما آنها که بار شناخته شدن به مثابه وجدان بیدار جامعه را به دوش می کشند هرگز نمی توانند به جامعه آنگونه بنگرند که به یک آزمایشگاه ترکیبهای شناخته شده یا ناشناس. به همین دلیل راه حلهای آنان نیز با نظر به تاریخ، فرهنگ و شرایط ویژه خود، صریح و روشن رو به آینده دارد. □

وضعیت پناهجویان در هلند

منبع روزنامه هلندی Volks Krant

تاریخ: ۱۵ / اوت / ۷۶

مترجم: شهناز

از سال ۱۹۹۳ تقریباً تعداد ۱۳۰۰ ایرانی در هلند درخواست پناهندگی نموده اند. تعداد ۴۰۰ نفر از آنان اجازه اقامت دریافت کرده اند، بقیه هنوز در انتظار تصمیم گیری در مورد درخواستشان هستند و یا درخواستشان رد شده است. ایران همانند سوئد و بوسنی، در سالهای گذشته به عنوان کشوری پناهنده خیز در صدر آمار قرار دارد. در سال ۹۶ درصد تعداد پناهجویان ایرانی از ۱۰ درصد در سالهای گذشته به ۶/۷ درصد کاهش یافت. و تا اول ماه می امسال تعداد ۳۴۰ ایرانی در هلند درخواست پناهندگی نموده اند. ولی بیان این قضیه که کاهش پناهجویان ایرانی ارتباط با سختگیری دولت هلند در سیاست پناهنده پذیری خود دارد یا نه، مشکل است. تا سال ۹۵ پناهجویانی که به عنوان یک پناهنده سیاسی شناخته نمی شدند، اجازه اقامت موقت دریافت می کردند. به عقیده دولت هلند شرایط سیاسی در ایران اجازه نمی داد که آنها به ایران بازگردانده شوند. ولی در سال ۹۵ در ارتباط با ایران این سیاست متوقف گردید.

معاون وزیر دادگستری خانم اشمیت این تصمیم گیری و سیاست را با استناد به گزارشات وزارت امور خارجه تأیید می کند. در این گزارشات عنوان می شود که ایران، قوانین حقوق بشر را بیشتر رعایت می کند و یا در قبال این قوانین مسئولیت پذیر شده است. به این مسئله از جانب دولت هلند ارزش و بهای زیادی داده شده است. به عقیده سازمان عفو بین الملل این گزارشات غلط و ناکافی هستند و به عقیده سازمان دفاع از پناهندگان این گزارشات با هدف کاهش دادن موج پناهنده های ایرانی تنظیم شده اند.

بحث و مجادله با پارلمان منجر به این شده که این گزارش دوباره نویسی شود. در مورد محتوا و نحوه تنظیم گزارشات بعدی نیز هر دفعه بحث و مجادله به وجود آمده است ولی سیاست همچنان بر این اساس باقی مانده است که اخراج پناهجویان حرکتی مسئولیت پذیرانه است. به اعتقاد دادگستری در سال ۹۵، ۶۶ ایرانی اخراج اجباری شده اند و در سال ۹۶، ۱۴۲ نفر. در مورد تعداد پناهجویان اخراج شده در سال ۹۷ آمار ارائه نشده است. و برای سازمان دفاع از پناجویان (V.V.N) مشخص نیست که چند ایرانی در سال ۹۷ اخراج شده اند. دادگستری در حالی که نسبت به مقفولالتر شدن ایرانیان که درخواستشان رد شده کاملاً آگاه است. ولی با شک، تلاش می کند که این سیاست را اجرا کند.

از سال ۱۹۹۵ هلند شاهد موجی گسترده از اعتراضات و اعتصاب غذا در بین ایرانیان می باشد. پناهجویان در شرایطی بسیار سخت قرار دارند؛ اقامت طولانی در کمپها، نگر داشتن پناهجویان در شرایطی نامیدانه و بدون چشم انداز، ترس از اخراج و همچنین بی برنامهگی و عدم اجازه کار، میزان خودکشی و اقدام به خودکشی در بین پناهجویان به شدت افزایش یافته و در سال گذشته ۶ ایرانی اقدام به خودکشی کرده اند. این مبارزات و اعتراضات گسترده به دنبال این حقیقت افزایش یافته است که تعدادی از پناهجویان ایرانی پس از رد درخواست پناهندگی شان موفق به دریافت اجازه

اقامت بدین طریق شده اند. پس از میانجیگری قاضی و یا برگزاری مصاحبه مجدد و با دقت توسط اداره اتباع بیگانه، آنان موفق به اثبات این حقیقت شده اند که شرایط دریافت اجازه اقامت را دارند. سازمان حمایت از پناهجویان بر این اعتقاد است که مطرح نکردن بسیاری از مطالب توسط پناهجو در مراحل اولیه مصاحبه به دلیل ترس از نفوذ و یا عوامل نفوذی رژیم جمهوری اسلامی و یا سیستم امنیتی آن صورت می گیرد. در مراکز پناهندگی اکنون در حدود ۴۵۰۰ ایرانی و در خانه های موقتی نیز تعداد ۱۲۰۰ پناهنده وجود دارند که در انتظار تصمیم گیری در مورد درخواستشان به سر می برند. و یا درخواستشان رد شده است. به نظر دادگستری هلند در حدود ۱۲۵۰ ایرانی در لیست اخراج قرار دارند. آنها درخواستشان رد شده است و اوراق شناسایی دارند و امکان اخراجشان وجود دارد. ایرانیان با تعداد ۷۵۰۰ نفر که امکان اخراجشان وجود دارد، بیشترین و بزرگترین گروه پناهجویان را تشکیل می دهند. چه تعداد ایرانی اکنون در هلند به صورت غیر قانونی به سر می برند، کاملاً مشخص نیست. همان طور که در مورد ملیتهای دیگر نیز همین طور است. بنا به دعوت تشکیلات حزب PVDA در شهر واخنینگن در تاریخ ۷ اکتبر ۹۷ جلسه ای با شرکت خانم اشمیت معاون وزارت دادگستری هلند در کتابخانه دانشگاه شهر واخنینگن برگزار گردید. این جلسه با استقبال جمعی از پناهندگان و پناهجویان ایرانی و دیگر ملیتها و سازمانهای مدافع حقوق پناهندگان قرار گرفت. محور بحث در این شب حول مسئله پناهندگی و سیاست پناهنده پذیری دولت هلند بود.

در ابتدا یکت وکیل مترقی هلندی آقای Bert van Engelen در مورد گزارش وزارت امور خارجه ابراز داشت که: وزارت امور خارجه صلاحیت تهیه یک گزارش در باره وضعیت حقوق بشر در کشور دیگر را ندارد. زیرا از نظر دیپلماسی نمی تواند نقاط ضعف آن کشور را عنوان کند. بلکه این از وظایف یک کمیسیون بی طرفی است که هیچگونه مصالح سیاسی را در آن داخل نکند. خانم اشمیت گفت: ما هیچوقت اعلام نکرده ایم که ایران کشور امنی است ولی این به منزله این نیست که پناهجویانی که از نظر دادگستری در صورت برگشت با هیچگونه خطری مواجه نخواهند بود، بازگردانده نشوند. وزارت دادگستری اعلام می کند که کسانی که پرونده پناهندگی آنان بی پایه و اساس تشخیص داده می شود و از پروسه پناهندگی خارج شده اند باید به ایران برگردند. او در پاسخ این سؤال که در مقابل خانواده هایی که همراه با بچه هایشان مدتی طولانی در کمپها اقامت دارند و این بچه ها از درک مشکلات پدر و مادر عاجزند ولی چند سال است که تحت فشار و ناراحتی در کمپها زندگی می کنند چه خواهید کرد؟ گفت: ما به قضاوت دادگاهها گفته ایم که در مورد این خانواده ها تسهیلاتی قائل شوند. ایشان در پاسخ این سؤال که بالاخره در جلسه روز ۲۰ اکتبر چه خواهید کرد گفت: گزارش جدید وزارت امور خارجه که وقت زیادی صرف آن شده است و از نظر ما بدون عیب و نقص است. ولی در نشست عالی ای که در روز ۲۰ اکتبر در محل پارلمان برگزار خواهد شد، ما از تعدادی از سازمانهای مدافع حقوق بشر و تشکلهای سیاسی و مدافع حقوق پناهندگان دعوت کرده ایم که نظرات آنان را در باره این گزارش بشنومیم و تصمیم نهایی را بعد از آن اعلام خواهیم کرد.

۱۷ / سپتامبر ۷۶

"روای صادقانه"

آخوند دست غیب که زمانی امام جمعه شیراز بود و در قلع و قمع مهاجرین جنگ در طول سالهای آغازین آن، ید طولانی داشت کتابی تحت عنوان روای صادقانه دارد و همان طوری که از نام کتاب پیداست شرح حال روایهایی است که صدق می کند و به واقعیت می انجامد! من نیز شبی دچار یکی از همان روایهای صادقانه گردیدم و مایلم شما را نیز از آن مطلع نمایم.

در خواب و رویا میهنمان ایران را به صورت یک سالن غذاخوری و یا به اصطلاح فرنگی اش رستوران یافتم که تنها رستوران ممکن نیز بود. بسیار بزرگ و شلوغ و پر ازدحام اما با شکل و شمایل متفاوت، بدین سان که در این رستوران شلوغ، محل پذیرایی عوام الناس از خواص جدا بود. در بخش عوام، مردم زنده پوش را دیدم که وارد می شدند، می نشستند و اندک طعامی به ایشان داده می شد بی این که حق انتخاب و یا سفارش غذا داشته باشند و در خاتمه گارسونهای ریشو و اخمو برای حسابرسی می آمدند و چنانچه مشتری بیچاره و زنده پوش پولی در بساط نداشت او را در کمال بی رحمی و در ملاء عام به زیر مشت و لگد می گرفتند و به قسمت پشت رستوران که پستویی تنگ و تاریک می نمود می بردند. کمی آن فقرتر مردم متوسط الاحوال مشغول صرف غذا بودند در حالی که ترس در چشمانشان موج می زد و اگر چه حق سفارش غذا را داشتند ولی همواره مراقب بودند که به اندازه غذای سفارش داده شده پول در کیسه داشته باشند تا مبادا به سرنوشت زنده پوشان بیخود دچار شوند. ولی آنها نیز سرانجام با اشکمی نیمه خالی و جیبی تهی رستوران را ترک می گفتند. و اما در بخش خواص چه می گذشت. جالبست که بدانید در این قسمت که از تزئینات خاص خود و دکوراسیون مذهب نیز برخوردار بود گروهی دستار بند ریشو به دور میز بزرگی نشسته بودند در حالی که بزرگی شکمپاشان از بلندی دستپاشان فروتر می نمود و لذا آنها را در بلعیدن و غارت غذایی و اشربه به زحمت می انداخته به همین دلیل هم خاندان مخصوص با تلاشی فراوان در خدمت ایشان درآمد و شد بوند و چپ و راست، دوریها و سینی های غذا را با درپوش های زرین در جلوی دستار بندان می گذاردند و ظروف خالی شده و چپاول گردیده را برمی داشتند. در این میان منظره دهشتناکی که نظاره گرش بودم به یک باره مرا تکان داد و آن قرار گرفتن سرهای مردم زنده پوش بی نوای مفلس در دوریهای زرین و به عنوان اطعمه ویژه دستار بندان بر روی میز بود. از دیدن این صحنه لرزشی سخت در تنم افتاد. دستار بندان چه بی شرمانه و با حرص و ولع در حالی که از اطراف دهانشان خوراکی سرازیر بود به سرها حمله می بردند و من در گوشه ای ناظر ضیافت کفتارگونه آنها بودم و در این اندیشه غوطه ور که بالاخره آنها را چه خواهد شد و چگونه سرانجامی خواهند داشت. ذهنم مشغول چنین اندیشه ای بود که "رستوران" را ترک گفتم، با اشکمی نه چندان سیر و جیبی تهی ...

دیرزمانی نپایید که صدای ترکیبندی از رستوران برخاست و تمامی پنجره های سالن را در هم شکست. صدای ترکیبند به قدری پر طنین بود که در بیرون رستوران به خوبی پخش شد. سراسیمه به رستوران هجوم بردم، فکر می کنید چه دیدم. منظره ای عجیب، چندس آور و مهوع ولی در عین حال خوشایند. آری صدای ترکیبند در واقع از شکمهای انباشته شده دستار بندان حریص بود.

زمانی دیگر هوس تناول کردن غذایی مرا مجدداً به "رستوران" کشاند. اما چه رستورانی، کاملاً با آنچه سابق بر این دیده بودم متفاوت می نمود. از آلودگیها و پلشتیها پاک و سترون شده و تمیز گشته بود. هیچ جایگاه خواص و یا عوامی در آن به چشم نمی خورد و میزها برای همه کس یکسان بودند. از گارسونهای ژولیده ریشو اثری نبود و به جای آنها کارکنان شیک و خوشرو در چرخش و پذیرایی بودند. دستار بندی هم دیده نمی شد و مشتریان شاد و راضی بدون ترس و دغدغه خاطر سفارش غذا می دادند و کارکنان رستوران با احترام و اکرام با آنها برخورد می نمودند. و من این بار با اشتیهای فراوان و رضایت خاطر، از مشتریانی همیشگی رستوران شدم. و این بار تنها جای شما خالی بود.

مهران م. از هلند- روای بی تاریخ

NABARD - E - KHALGH

Organ of the
Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas

Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Published by :

NABARD CULTURAL ASSOCIATION

No : 149 23. OCT. 1997

NABARD
B.P. 20
91350 Grigny
Cedex / FRANCE

KANOON
Postbus 373
4380 AJ Vlissingen
HOLLAND

NABARD
P.O Box 10400
London N7 7HX
ENGLAND

NABARD
Post fach 102001
50460 Koln
GERMANY

HOVIAT
P.O Box , 1722
Chantilly, VA
20153-1722 U.S.A

NABARD
Casella Postale 307
65100 Pescara
ITALIA

NABARD
P.O. Box 56525
shermanoaks, CA
91413 U.S.A

NABARD
P.O. Box 15 Toronto
ont, M 5 S 2SG
CANADA

نبرد خلق بر روی اینترنت

[http:// 151.99.139.188/fedaian/](http://151.99.139.188/fedaian/)

آدرس پست الکترونیکی نبرد خلق

E. Mail : nabard@club-internet.fr

دو باره محاکمه فرج سرکوهی

خانم شیرین عبادی حقوقدان که از طرف خانواده فرج سرکوهی به‌عنوان وکیل برای دفاع از او انتخاب شده (در مورد این که) مقامهای قضایی ایران چه دلیلی برای جلوگیری از حضور او در دادگاه به او ارائه کرده اند؟ گفت: مهمترین دلیلی که دادگاه عنوان می کرد این است که فرج سرکوهی طی نامه یی خواهش کرده است که از بین ۵ - ۶ نفر وکیل مورد اعتماد دادگاه که نام آنها را از منشی دادگاه انقلاب شنیده بود یک نفر را برایش انتخاب کنند. یعنی توی یک نامه یی درخواست کرده بود که برایش وکیل تسخیری بگیرند و درخواست هم کرده بود که دادگاه اش غیر علنی باشد. این مسئله به شدت مورد اعتراض من بوده و هست. زیرا خیلی بعیده که متهمی وکیل رو که خانواده اش برایش انتخاب کرده اند، خصوصاً اون وکیل که سابقه آشنایی با شخص متهم رو هم داشته باشد که من داشتم، رد می کند و از دادگاه درخواست می کند وکیل تسخیری که مورد اعتماد دادگاه هم هست، ازش دفاع بکند. ضمناً درخواست بکنند که محاکمه اش غیر علنی ومخفی باشد. درسته که این نامه رو خود سرکوهی نوشته بود، اما توجه داشته باشید این نامه در زندان نوشته شده، طبیعتاً کسی که اسیره، خوب زندانی هر چیزی رو جلویش بگذارند مجبور می شود امضا بکند. من هنوز هم به مفاد این نامه و این که آیا این نامه با اراده آزاد فرج سرکوهی نوشته شده باشد یا نه اعتراض دارم. رادیو آمریکا در ۲۸ شهریور ۷۶

معرفی کتاب — تداوم

تداوم، گفتگویی است با مهدی سامع که در آن به مسائل زیر پرداخته شده است:
- از کجا می آییم
- تاریخچه سازمان
- نظری کلی بر انشعابهای درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- سوسیالیسم - مرگ و تولدی دیگر
- پایه های سوسیالیسم در قرن بیستم و یک (مبانی منشور سازمان)
- زن فدایی
- مبارزه مسلحانه
- ما و شورا
- وحدت و جبهه وسیع
- سفر به آمریکای شمالی
- تداوم
قیمت کتاب معادل ۲۵ فرانک فرانسه، ۷ مارک آلمان و ۵ دلار آمریکا است.
برای دریافت کتاب با ارسال قیمت آن با آدرسهای آلمان، هلند و آمریکا مکاتبه کنید.

نامه های رسیده

به اطلاع دوستان و رفقای زیر می رسانیم که حق اشتراک نشریه شان دریافت شد.
شهرام، ب، حمید، ش، رضا، ش، منیژه، س، مهناز، ح و ماندانا، پ از هلند، سینا، ع از آلمان و صادق، م از سوئد
- آقای محمدرضا شهبانی مقاله شما دریافت شد. ضمن تشکر از همکاری شما، آن را در شماره آینده نبردخلق به چاپ می رسانیم.
- انتشارات فصل کتاب در لندن، آگهی کتاب "مشروطه ایرانی و پیش زمینه های نظریه ولایت فقیه" نوشته ماشاءالله آجودانی دریافت شد. برای پیش خرید این کتاب با آدرس فصل کتاب در لندن تماس بگیرید.

P.O.Box 14149 / London w13 9zu / ENGLAND

رادیو ارس

پنجشنبه ها ساعت ۸ تا ۱۰ شب
کانادا - ونکوور

صدای دوستداران صلح، دموکراسی و سوسیالیسم و یادآور خاطره زنان و مردانی که در راه آزادی خلقهای خویش جانفشانی کردند

نبرد خلق را می توانید در صفحه رادیو ارس در اینترنت مطالعه کنید.

آدرس رادیو ارس بر روی شبکه جهانی اینترنت:
<http://members.tripod.com/~ARAZ/index-1.html>

به صدای ارس از طریق اینترنت گوش کنید:

<http://www.geocities.com/Hollywood>

d/7975/index.htm

توجه

آدرس جدید پست الکترونیکی نبرد خلق

E. Mail : nabard@club-internet.fr

توجه

به آدرس صندوق پستی سازمان در فرانسه پول نفرستید خوانندگان و مشترکان نبردخلق که می خواهند کمک مالی و یا آبونمان خود را به صورت مستقیم برای ما ارسال کنند، درخواست می کنیم که در چنین صورتی به آدرس پستی سازمان در فرانسه نفرستاده و آن را به آدرس سازمان در هلند، آلمان و آمریکا که در ستون سمت راست صفحه نبردخلق چاپ شده، ارسال کنند.

برخی از رویدادهای تاریخی

بقیه از صفحه ۱۶

- ۱۳۵۸/۸/۱۵ - سقوط کابینه مهندس پازوگان
- ۱۳۵۹/۸/۱۲ - قتل عام روستائیان ایندرفاش توسط مزدوران خمینی
- ۱۳۶۲/۸/۱۷ - تصویب طرح "خودمختاری کردستان ایران" در شورای ملی مقاومت ایران
- ۱۳۶۳/۸/۱ - انتشار اولین شماره مجله "شورا" ماهنامه شورای ملی مقاومت
- ۱۳۶۴/۸/۲۱ - تصویب طرح "رابطه دین با دولت" در شورای ملی مقاومت ایران
- خارجی:
- ۲۷ اکتبر ۱۴۹۲ - کریستف کلمب سواحل شرقی کوبا را کشف کرد.
- ۱۸ نوامبر ۱۳۵۸ - مارتین لوتر مؤسس شاخه پروتستان در مسیحیت از طرف پاپ اعظم، لئودم مورد تکفیر قرار گرفت.
- ۸ نوامبر ۱۸۹۵ - اشعه ایکس توسط دانشمند آلمانی ویلم کترادرونتگن کشف شد. وی در سال ۱۹۰۱ به خاطر این کشف، اولین جایزه نوبل در فیزیک را دریافت کرد.
- ۷ نوامبر ۱۹۱۷ - پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه و ایجاد کشور اتحاد شوروی
- ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ - جنگ جهانی اول با امضاء پیمان متارکه پایان یافت.
- ۲ نوامبر ۱۹۵۰ - درگذشت جرج برناردشو نمایشنامه نویس و نویسنده بزرگ ایرلندی
- ۱ نوامبر ۱۹۵۴ - آغاز قیام مسلحانه مردم الجزایر علیه نیروهای اشغالگر فرانسوی
- ۲۶ اکتبر ۱۹۸۳ - تهاجم نظامی آمریکا به گرانادا در دریای کارائیب
- ۲۴ اکتبر ۱۹۸۲ - انفجار دو بمب در قرارگاههای نیروهای آمریکا و فرانسه در بیروت توسط بنیادگرایان اسلامی وابسته به رژیم جمهوری اسلامی. در اثر این انفجار ۱۹۳ آمریکایی و ۲۳ فرانسوی کشته و ۷۵ آمریکایی و ۱۵ فرانسوی زخمی شدند.
- ۲۱ اکتبر ۱۹۸۴ - ترور جنایتکارانه ایندیوگاندی نخست وزیر فقیه هند □

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول : زینت میرهاشمی

چاپ : انجمن فرهنگی نبرد

نبردخلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبردخلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبردخلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای تماس مستقیم با نبردخلق و اشتراک آن، با آدرس زیر تماس بگیرید.

NABARD
B.P 20
91350 GRIGNY CEDEX / FRANCE

فرم اشتراک نبرد خلق

Name :

Address :

بهای اشتراک سالانه نبردخلق

۷۵ فرانک فرانسه
۱۸ دلار آمریکا
۷ فرانک فرانسه

اروپا
آمریکا و کانادا
تک شماره

حساب بانکی سازمان

SOCIETE GENERAL
BOULOGNE - S - SEIN
FRANCE

03760

00050097851

Mme. Talat R.T

نام بانک :

آدرس بانک :

کد گیشه

شماره حساب :

نام صاحب حساب :

نامه ای از ایران

درگیری بین پیشمرگان و سپاه پاسداران

شهادت فدایی آبان ماه

در برابر تندر می ایستند
خانه را روشن می کنند و
می میرند



رفقای فدایی: سیروس سپهری - شاهرخ هدایتی - فرهاد سپهری - محمدرضا چمنی - علی دبیری فرد - رحیم خدادادی - عثمان کریمی - هادی اشکانی - لقمان مدائن - محمد سلیمانی (اصغر) - محمد داوود نوری - عبدالرضا ماهگیر - مریم دژآگاه - مهران محمدی - مجید شریفی - همایون - حجت - عزت الله بهرامی (موسی) - جمشید دژآگاه - مهین جهانگیری - محمد قلی جهانگیری - عزیز پور احمدی - علی رضا شفیهی - علی بهروزی - محمد قادری - حسین رکنی - احمد پیل افکن - احمد گراوند - علی اصغر ذاکری - سلیمان سلیمانی - فرج الله نیک نژاد - مرتضی فخر طباطبایی - عبدا لله فیض الله بیگی - عمر صالحی - حسین مدیر شانه چی - محمد حسین خادمی از سال ۵۰ تا کنون در آبان ماه در پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع و برای دموکراسی، رفاه و سوسیالیسم توسط مزدوران رژیمهای شاه و خمینی به شهادت رسیدند.

برخی از رویدادهای تاریخی آبان ماه

داخلی:
۱۲۸۷/۸/۷ - اعتصاب کارگران کارخانه چرم سازی تبریز تحت رهبری سوسپال دموکراتهای تبریز
۱۲۹۲/۸/۲۵ - درگذشت سردار ملی ستارخان
۱۳۰۴/۸/۱۲ - ترور میرزا یحیی واعظ کیوانی (قزوینی) یکی از کمونیستهای ایران در مقابل مجلس در شرایطی که طرح لایحه خلع سلاح سلطنت قاجار در مجلس مطرح شده بود.
۱۳۳۲/۸/۱۷ - آغاز محاکمه دکتر محمد مصدق، رهبر جنبش ملی شدن صنعت نفت در بیدادگاهای رژیم شاه
۱۳۳۳/۸/۷ - تصویب قرارداد رژیم شاه با کنسرسیوم بین المللی نفت به ابتکار پیرنور استعمار، علی امینی
۱۳۳۳/۸/۸ - تیرباران دومین گروه از افسران مبارز ارتش وابسته به حزب توده
۱۳۳۳/۸/۱۹ - اعدام دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت ملی دکتر مصدق توسط مزدوران رژیم شاه
۱۳۳۸/۸/۱۵ - اعتصاب کارگران کارخانه شهنواز اصفهان
۱۳۴۳/۸/۱۵ - تصویب قانون اعطاء مصونیت سیاسی به مستشاران آمریکا (احیاء کاپیتولاسیون) توسط مزدوران رژیم شاه در مجلس فرمایشی
۱۳۴۵/۸/۲۱ - سعید نفیسی یکی از نویسندگان و محققین برجسته ایران در سن ۷۱ سالگی درگذشت.
۱۳۵۷/۸/۲ - آزادی بیش از ۱۰۰۰ نفر از زندانیان سیاسی
۱۳۵۷/۸/۶ - آغاز "هفته همبستگی" توسط دانشجویان دانشگاه تهران
۱۳۵۷/۸/۸ - اعتصاب چهل هزار کارگر ذوب آهن با خواست لفر حکومت نظامی در کارخانه
۱۳۵۷/۸/۱۳ - کشتار وحشیانه دانش آموزان و دانشجویان در دانشگاه تهران به دست مزدوران شاه
۱۳۵۷/۸/۱۴ - سقوط کابینه شریف امامی و تشکیل دولت نظامی اژهاری و آغاز اعتصاب کارکنان رادیو و تلویزیون
۱۳۵۸/۸/۱۳ - اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام" وابسته به رژیم خمینی

بقیه در صفحه ۱۵

توضیح نبرد خلق: چند کلمه از این نامه را حذف و به جای آن نقطه چین گذاشته ایم

سلام عزیزم. ضمن تسلیت، طول عمر برای شما آرزو می کنم که بتوانید سالیان دراز ناظر بندبازیهای جمهوری اسلامی همگام با روشنفکران آن چنانی که از بدو انقلاب، خمینی را ضد امپریالیسم کبیر، رفسنجانی را سردار سازندگی، لیبرال و امیرکبیر ایران، و خاتمی را آزادیخواه بزرگ که قرار است به مانند شاه عباس کبیر در قهوه خانه ها با توده های عامی مردم تماس برقرار کرده و به درد دل آنها گوش فرا دهد، ۸ سال خمینی و حجتیه، هشت سال لیبرالیسم و حزب الله، هشت سال دیگر از صدقه سر روشنفکران شاه عباس آزاداندیش و حزب الله تارک اندیش. با این حساب خط امام می خواست ضد امپریالیسم بشه، اما حجتیه امان نداد. سردار سازندگی می توانست لیبرالیسم بشه اما حزب الله فرصت نداد، صد راهش شد. و خدا به داد خاتمی برسد که نوری ها، نورالهی را از چنگش خواهند گرفت وگرنه ایران را بهشت برین خواهد کرد. خلاصه مطلب این که این بار هم کله قند را از طرف باریکش به ... فرو کردند که در آوردنش کار حضرت فیله، ایکاش از طرف گشادش فرو می کردند که درش زیاد اما فرورفتش غیر ممکن می شد. در نامه قبلی به طور کامل در این مورد برایم نوشته بودم مثل این که به دستت نرسیده به هر حال به طور اختصار چکیده مطلب نامه قبلی را برایت می نویسم.

۱- مردم عامی و عادی کوچک و بازار که از نظر روشنفکران در مجموع ارتجاعی فکر می کنند، مرتجعین علیه جمهوری اسلامی رای دادند و با زبان بی زبانی گفتند ما دیگر از حکومت اسلامی خسته شده ایم. اما!
۲- روشنفکران میان بد و بدتر "بد" را انتخاب کردند و آن را به شدت تبلیغ کردند. به نظر شما خنده دار نیست؟ این دیگر چه صیغه ای است من سردر نمی آورم. خاتمی مساویست با جمهوری اسلامی و جمهوری اسلامی یعنی خاتمی، خیال خامی است که تصویر کنیم خاتمی به دم اسلام دموکراسی را وصل خواهد کرد.
جوک دست اول - آقای ناطق نوری در یکی از نطقهای انتخاباتی فرمودند اگر بنده به ریاست جمهوری انتخاب شوم اسم ایران را عوض خواهم کرد. زیرا ایران اسم زن است که عراق به او تجاوز کرده و آمریکا نیز به او نظر دارد. یارانش گفتند اسم ایران را چه خواهی گذاشت. گفت: "تریمان" خواهم گذاشت که هم "تر" است و هم "ایمان" دارد.

۲۹ مرداد ۷۶

آمار قتل خبرنگاران در جهان

سازمان خبرنگاران بدون مرز اعلام کرد بین اول ژانویه تا سی و یکم اوت ۱۹۹۷، پانزده خبرنگار در یازده کشور حین انجام مأموریت به قتل رسیدند. این سازمان در اطلاعیه بی که در واشنگتن منتشر کرد، گفت: در همین مدت ۷۳ خبرنگار دیگر در ۲۴ کشور دستگیر و زندانی شدند. خبرنگاران کشته شده در الجزایر یک نفر، در آرژانتین یک نفر، در کامبوج سه نفر، در کلمبیا یک نفر، در هندوستان دو نفر، در ایران یک نفر، در مکزیک دو نفر، در پاکستان یک نفر، در فیلیپین یک نفر، در اوکراین یک نفر و یمن یک نفر بوده است.

خبرگزاری فرانسه ۲۸ شهریور ۷۶

اتحاد انقلابیون خلق کردستان طی اطلاعیه ای به تاریخ ۲۰ شهریور ۷۶، از درگیریهای نیروهای خود با سپاه پاسداران ضد خلقی جمهوری اسلامی در استان کردستان در منطقه بانه، خبر داد. در جریان نبرد بین پیشمرگان و پاسداران، بیش از ۸ تن از نیروهای رژیم کشته و تعدادی زخمی گردیدند. در میان کشته شدگان، یکی از فرماندهای گروههای به اصطلاح ضربت سپاه پاسداران به نام "حسن سعیدی" از تیپ سوم انصار المهدی شناسایی شده است.

اتحاد انقلابیون خلق کردستان طی اطلاعیه دیگری به تاریخ سوم مهرماه از درگیری دیگری در مناطق کردشین آذربایجان غربی خبر داد. و اعلام کرد که "حداقل ۱۰ نفر از پاسداران رژیم کشته و یا زخمی شدند که در میان کشته شدگان فرمانده یک گروه ضربت پاسداران گردان نبی اکرم به نام (خضسر نارستی) شناسایی شد. همچنین یکی از پیشمرگان به نام لقمان مام احمدی شهید شده است."
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شهادت کاک لقمان مام احمدی را به خانواده و دوستان او تسلیت می گوید.

یک اقدام دیگر

سیاوش بیانی به وسیله مزدوران رژیم اعدام شد. اتهام وی جاسوسی برای آمریکا بیان شده است. ماهنامه صبح در شماره مهرماه خود می نویسد: "وی اطلاعات سری نظامی را در اختیار سرویس جاسوسی آمریکا قرار داده بود". سیاوش بیانی از سال ۱۳۶۳ به آمریکا رفته و با گرفتن پناهندگی سیاسی مدت ۱۱ سال در این کشور اقامت داشته است و در سال ۱۳۷۴ فریب رژیم و ایادی او را خورده و به ایران برمی گردد و پس از مدتی کوتاه بازداشت می شود. محاکمه سیاوش بیانی در بی دادگاههای نظامی انجام گرفته است. ماهنامه صبح تاریخ دقیق این اعدام را اعلام نکرده و تنها به ذکر هفته گذشته قناعت کرده است.

کشتار در الجزایر

در چهار حمله جداگانه در الجزایر دست کم ۶۷ غیر نظامی کشته شدند. خبرگزاری آسوشیپدپرس به نقل از منابع بیمارستانی الجزایر که نامشان افشا نشده گزارش کرده است که اجساد اکثر قربانیان این قتل عامها که بسیاری از آنها کودک بودند، مثله و سوزانده شده است. این کشتارها در دو محله در الجزیره و یک روستا در حومه پایتخت در پی قتل ۱۱ معلم زن رخ داد که روز شنبه حلقومشان را در برابر دیدگان دانش آموزان با دشنه دریدند. رادیو آمریکا ۸ مهر ۷۶

ترور یک کرد ایرانی

حزب دموکرات کردستان ایران اعلام نمود که: "روز شنبه ۱۲ مهرماه جاری، یکی از کردهای آواره ایرانی به نام منصور محمدپور اهل بوکان، توسط مزدوران رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی مورد حمله تروریستی قرار گرفت و متأسفانه به شهادت رسید. پیکر بی جان شهید منصور در جاده سلیمانیه، حد فاصل تافلوجه - بختیاری، در کردستان عراق پیدا شد."
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم نمودن این ترور جنایتکارانه، شهادت کاک منصور محمدپور را به خانواده وی تسلیت می گویم.